

این معنی شامل موضوعات مختلف مهمی می‌شود مانند: خط و زبان و علوم و آداب و شرح احوال شعرا و نویسندگان و علما و حکما و ریاضی‌دانان و اطبا و جز آنان، که در راه علم و ادب بذل مساعی کرده خود را به درجات عالی رسانیده‌اند، و از برکت وجود آنان، دیگران بهره‌مند گشته‌اند. و نتایجی که از افکار و مؤلفات ایشان عاید جامعه شده و آثاری که از وجود اینگونه اشخاص در صفحه روزگار بیادگار مانده است. پس در حقیقت تاریخ ادبیات هر قومی تاریخ همه چیزهایی است که قریحه‌ها و الکار آنها را بوجود آورده است. به عبارت دیگر تاریخ عقول افراد هر ملتی و تأثیر آن در نفوس و اخلاق و آداب ایشان تاریخ ادبیات آن ملت است.

تاریخ عمومی ملتی اگر شامل تاریخ ادبیات نباشد بجز شرح و تفصیل یک سلسله جنگ و جدال و فتح و شکست و خونریزی و غارت چیز دیگری ندارد. علل اصلی تمدن و ترقی یا تنزل و سقوط، و اسباب واقعی پیشرفت‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و اسرار ملت هیچ ملتی بدون پی بردن به تاریخ ادبیات آن ملت معلوم نمی‌شود. خلاصه، تاریخ ادبیات دارای مفهوم وسیعی است و تنها شرح احوال چند تن شاعر یا نویسنده را نمی‌توان تاریخ ادبیات حقیقی دانست.

مقدمه

تعریف تاریخ ادبیات و موضوع و فایده آن

ادب در لغت به معنی ظرافت و حسن تناول، و به تعبیر برخی نیک‌گفتاری و نیک‌کرداری است و بعضی آنرا به معنی فرهنگ و دانش دانسته‌اند. علوم ادبی شامل نحو، لغت، تصریف، عروض، قوافی، صنعت شعر، تاریخ، انساب و جز آن است.

هر ملتی تاریخ عمومی دارد که حاوی شرح کلیه احوال و اوضاع آن ملت است، و تاریخ عمومی مشتمل است بر: تاریخ سیاسی، تاریخ اجتماعی، تاریخ اقتصادی، تاریخ علمی یا ادبی و امثال آنها. مثلاً تاریخ سیاسی عبارت است از: شرح روابط سیاسی و جنگها و فتوحات و اقسام حکومتها و آنچه از این قبیل باشد. در تاریخ اجتماعی گفتگو می‌شود از عادات و اخلاق عمومی و وضع رفتار افراد ملتی با یکدیگر و انقلاباتی که منجر به تغییر عادات و شرایط و اخلاق آنان می‌گردد؛ و در تاریخ اقتصادی از ثروت و زراعت و صنعت و منابع ثروت و امور مالی بحث می‌شود، و سایر اقسام تاریخ را از قبیل: تاریخ نظامی و جز آن بر آنچه گفتیم قیاس باید کرد و از آن جمله تاریخ ادبی یا علمی است.

تاریخ ادبی یا علمی عبارت است از: شرح احوال ملتی از حیث آداب و علوم و علت پیدایش آنها، و تنزل و ترقی علمی و فکری آنان بطور عموم.

ادبیات ایران قبل از اسلام

مقدمه

ادبیات در ایران باستان

ایران باستان دارای تمدن عالی بوده و خط و کتاب و دانشوری در آن وجود داشته ، ولی اغلب آثار علم و ادب به واسطه طول زمان و آشوب جهان از میان رفته و نابود گردیده است. گرچه سنگ نبشته‌ها که از آن زمان باقی مانده است بتمهایی دلیل باهری است برای اثبات این قول ، با این همه اخبار قدیم نیز مؤید این مطلب است. اینک خلاصه‌ای از آن اخبار بر وجه مثال نقل می‌شود :

نخست اخبار نویسندگان یونان — هرمیپوس ازمیدی که در قرن سوم قبل از میلاد می‌زیسته یعنی با هخامنشیان هم‌عصر بوده است از یک کتاب ایرانی که مقصودش اوستاست سخن می‌راند . هرودوت مورخ نامی یونان در کتاب اول باب‌صدم می‌نویسد که «دیاکو» پادشاه ماد (یعنی قسمت شمال باختری ایران) صورت محاکمات را می‌خواند و داوری می‌کرد و این قول نشان می‌دهد که در آن زمان در ممالک ایران ثبت دادرسیها معمول بوده و وجود داشته است. کتزیاس یونانی پزشک دربار اردشیر در کتابی که راجع به ایران تألیف کرده بوده است از روزنامه‌های درباری ایران صحبت کرده ، و این خبر معلوم می‌دارد که در آن هنگام وقایع را در

بخش اول

روزنامه مخصوص درباری ثبت می کرده اند .

گزنفون نیز در کتاب خود که موسوم به پرورش کوروش است از وجود مدارس و تعلیم و تربیت در ایران بحث نموده ، همچنین افلاطون حکیم و **پلوتارک** ^۱ مورّخ و دیگران از اینگونه اخبار نوشته اند .

دوم اخبار یهود - در **تورات** سخن از تاریخ نامه های درباری ایران رفته و بصراحت از آنها ذکر شده است و این قسمت تورات در زمان خود هخامنشیان تألیف یافته ؛ همچنین در آن کتاب از قوانین پارسیان و مادها مکرّر سخن به میان آمده است .

سوم اخبار اسلامی - در کتابهای تاریخی و ادبی قرنهای نخستین اسلام مانند : **تاریخ طبری و مسعودی و حمزه اصفهانی و کتاب اغانی و کتاب الفهرست** و تألیفات دیگران ، اشاره های بسیاری به کتابهای قدیم ایران رفته و از آنها نام برده شده است .

چهارم اخبار ایرانی - به موجب مندرجات کتاب **اوستا** که اکنون در دست ماست ، اوستا در زمان قدیم بمراتب بزرگتر از این بوده که هست و در ایران باستان کتابهای فراوان و علوم و آموزگاران وجود داشته است .

گذشته از این دلیلهای نقلی، دلیل عقلی نیز می رساند که مملکت نامی بزرگی مانند ایران که پادشاهانی مانند کوروش و داریوش داشته و وسایل تمدن آن زمان را از کشوری و لشکری به درجه کمال دارا بوده و به ثبت و ضبط مسائل بقدری وقع می گذاشته است که آنها را بر سنگها

۱- Plutarque، تلفظ صحیح، پلوتارخس، و معرب آن فلوطرخس

است .

نیز می کنند ، محال است نوشتن بلد نبوده و کتاب وادیات نداشته باشد .

۱ - آغاز و پخش زبان

دانشمندان در آغاز زبان بشر پژوهشها کرده هنوز به نتایج قطعی ارسیده اند . معلوم نیست که انسان در ابتدا در يك نقطه جهان پیدا شده و از آنجا بتدریج به نقاط دیگر رفته یا اینکه در چند نقطه مختلف ظهور کرده است . به موجب فرض نخستین باید تمام زبانهای جهان به يك اصل برگردد زیرا همه ملتها وقتی باهم بوده و يك گروه تشکیل می داده اند . اما مطابق فرض دوم باید گفت که در همان روزگار پیشین که دهها هزار سال قبل بوده زبانهای گوناگون که از حیث اصل وریشه باهم فرق داشته اند به میان آمده و صدها زبان که امروز در جهان هست از آن چند اصل جدا شده است . در هر صورت نه در باب فرض اول می توان نظر قطعی اظهار کرد و نه در خصوص فرض دوم ؛ بلکه همینقدر توان گفت که استادان **زبان شناسی** بر سیپها و کوشهایی در آغاز و پخش شدن زبان یا زبانها بعمل آورده و عقایدی سودمند اظهار داشته اند . یکی از آن عقاید که در اینجا بر وجه مثال گفته می شود ، عبارت است از : تقسیم زبانها از لحاظ **ترقی و تکامل** . به موجب این عقیده زبان ابتدا ساده بوده ، و معانی ساده و سطحی محدودی را بیان می کرده . سپس بتدریج از حیث ساختمان کلمه و گوناگونی و عمق معانی تکامل یافته است . اساس این نظر گذشته از مطالعه تاریخی زبان از بررسی زبانهای حاضر عالم حاصل شده ؛ و خلاصه آن این است که زبان بشر بطور کلی از روی قیاس با زبانهای حاضر سه مرحله رشد و کمال را گذرانده است که در عصر ما نمونه هایی از هر مرحله موجود است .

نخست مرحلهٔ زبان يك صدایی^۱ است. در این مرحله معمولاً کلمات در حال ریشه مانده و تنها يك صدا می‌دهد یعنی کلمات مرگب و چند صدایی یا چند هجایی وجود ندارد.

دوم مرحلهٔ زبان پیوندی^۲ است، بدین معنی که کلمات یا در واقع ریشه‌ها بهم می‌پیوندند و در این پیوستن یکی از دو ریشه معنی اصلی خود را از دست می‌دهد ولی در ضمن به تنوع یا تغییر یا توسیع معنی ریشهٔ دیگر خدمت می‌کند.

سوم مرحلهٔ زبان منصرف^۳ است، که کاملترین مراحل سه‌گانه است و در این مرحله خود ریشه از حیث شکل و ساختمان تغییراتی پیدا می‌کند و ترکیب‌هایی مختلف با کمال آسانی بوجود می‌آورد یعنی بسهولت صرف می‌شود و به اشکال مختلف می‌افتد و معانی دقیق و گوناگون بیان می‌کند. زبانهای معروف جهان متمدن که زبان ایران هم از آنهاست منسوب بدین مرحله است که آن را به دو شعبه تقسیم می‌کنند: زبانهای « هند و اروپایی » یا آریایی، و زبانهای سامی.

عنوان هند و اروپایی اشاره بدان است که زبان اصلی مشترك این شعبه که وقتی در يك مركز گفتگو می‌شده همان بوده است که اصل و منشأ زبانهای هندی و اروپایی را تشکیل می‌داده. این زبان مشترك اصلی را زبان آریایی هم گفته‌اند زیرا « آریا » یا « آری » به حکم کتابهای باستان هند نام اولین قومی است که زبان مذکور زبان ایشان بوده است و در حدود دو هزار سال پیش از میلاد از مسکن اصلی بنای مهاجرت نهاده از جمله

۱- Langues monosyllabiques.

۲- Langues agglutinantes.

۳- Langues à flexion.

به هندوستان آمده‌اند. در باب مسکن اصلی آریاییها هم میان دانشمندان اختلاف نظر هست، بعضیها آن را در هندوستان و بعضی دیگر در مشرق ایران دانسته‌اند، و گویا لفظ ایران هم که به شکل قدیمتر ایریانه و آریانه (یعنی محل آریاییها) نامیده می‌شده یادگار همان دوره است، ولی به نظر بسیاری از دانشمندان خانمان اصلی نژاد هند و اروپایی قسمتهای شمالی اروپا و حوالی رود دانوب بوده است.

زبان اصلی سامی گویا در جنوب شبه جزیرهٔ عربستان نشأت کرده سپس با مهاجرت اقوام به شمال رفته و در آسیای صغیر و سواحل مدیترانه پخش شده است، شعب معروف آن عبارت است از: بابلی، سریانی، عبری و یا عبرانی، حمیری یا عربی جنوبی، آرامی، فینیقی، حبشی و عربی.

۲- آغاز خط و خطوط ایرانی

پیداست که بشر در روزگار بداوت نوشتن بلد نبوده و خطی نداشته است و برای فهماندن مقصود خود تنها به زبان که آن هم در آن عصرها ناقص و محدود بوده کفایت می‌کرده است. تاریخ شروع نوشتن را نمی‌دانیم ولی این اندازه معلوم است که نخستین نوشتهٔ انسان بسیار ساده و بچگانه بوده است یعنی به طرز خشن و نازیبایی صورت چیزها را کشیده و بدان طریق مقصود خود را ادا می‌کرده‌اند. این نوع خط را خط تصویری گوئیم که هنوز هم بعضی اقوام در آن مرحله مانده‌اند و برای نمونه از خطی که در میان بومیان آلاسکا معمول بوده و به روی لوحه‌های چوبی حک شده و بدست آمده مثالی در زیر داده می‌شود:

« وضع دستهای خالی آویزان در نظر بومیان حال نداری و


سرگردانی را نشان می‌دهد و در پهلوی آن ، يك دست بردهان و يك دست اشاره به سوی چادر، می‌خواهد بفهماند که در چادر خوردنی نیست . پس



این تصویر اشاره به قحطی می‌کند و پیداست که تمام تصویر مقید به کلمات معینی نیست و هر بیننده می‌تواند آن را به عبارتی بخواند ، مقصود همان مفهوم نایابی خواربار است .

نقص بزرگ اینگونه خط آشکار است ؛ زیرا گذشته از اینکه نویسنده باید برای نوشتن يك نام‌صدها صورت مختلف بکشد، مفهومهای معنوی مانند محبت و خلوص و عاطفه و جمله‌های مرگب کامل را هرگز نمی‌تواند بنمایاند .

پس این خط مناسب ترقی فکری و صنعتی نبوده و احتیاجات روزافزون را برطرف نمی‌کرده است ، این است که بتدریج تغییراتی در خط بوجود آمد ، یعنی کم‌کم تصویرها ساده‌تر شد بحدی که نقش چیزها کاملاً از بین رفت و تنها علامتی ماند که برحسب عادت درمیان هر طایفه نمودار معنایی شد : با این ترتیب به جای هر تصویر علامتی بوجود آمد همانطور که مثلاً دو خط کوتاه افقی و عمودی متقاطع در نظر ما علامت بعلاوه است یعنی نه تصویر جمع کردن است و نه واژه‌ای است که خواننده شود بلکه تنها علامتی است ، همچنین در خط مذکور برای هر مفهومی علامتی معمول شد ، مثلاً در خط قدیم مملکت آشور سه تا میخ‌مایل بایک

میخ چهارم بر روی آن ، مانند این شکل :  علامت حبوب



بوده و در اصل شکل سنبل را داشته است ، اینچنین :

با این روش خط از مرحله تصویری به مرحله علامت نویسی رسید ، یعنی هر تصویر را علامتی به میان آمد . این نوع خط را دانشمندان ، تصویر فکر یا پندار نگارش نام داده‌اند .

مرحله سوم خط مرحله الفباست . لغت الفبا در اصل از زبان فینیقی آمده ، فینیقیها هر حرفی را برابر صوت اول اسم يك حیوان یا يك چیز ساخته و آن اسم را بدان حرف دادند ، بدین ترتیب حرف اول را الف گفتند که در زبان فینیقی به معنی گاو میش است ، و صوت اول آن چنانکه می‌بینیم (آ) بوده و حرف دوم را «بت» گفتند که هم اصل بایت عربی و به معنی خانه است ، و اصطلاح آلفابت یا الفبا از این دو کلمه فینیقی است . همچنین حرفهای دیگر را بدین ترتیب بوجود آوردند . یونانیها این حروف را از فینیقیها گرفته و نام آن را برطبق فینیقی آلفابتا گفتند . اهمیت وفایده الفبا هویداست ، زیرا هر يك از حروف الفبا نماینده یکی از صوتهای یا تلفظهای انسان است و چون تمام صوتهای بشر از چهل پنجاه حرف نمی‌گذرد پس به جای هزاران تصویر یا علامت کافی است که شخص سی تا پنجاه حرف یاد بگیرد و تمام کلمات را با آنها بنویسد . بعد از این مقدمه مطلب مهمی که دانستن آن برای ما لزوم وارزش

دارد عبارت است از اینکه: ایرانیان در هزاره سوم پیش از میلاد یعنی در دوره مادها علامتهای میخی بابلی را که در مرحله «پندار نگارش» بود و هنوز به مرحله الفبایی نرسیده بود اقتباس کردند و از آن مانند فینیقیها الفبایی ترتیب دادند و این کار دلیل باهروش و استعداد ایرانیان و تمایل آنان به علم و ادب است و از لحاظ تاریخ تمدن و تکامل بشر اهمیتی بسزا دارد.

خطوط ایران باستان

خط میخی - خط میخی را از آن جهت چنین نام دادند که انسان قدیمی به واسطه اینکه افزار کافی برای نوشتن نداشت با میله‌ای از آهن یا چوب بر لوحه‌های گلی خطهایی نقش می‌کرد که آن خطها شبیه به میخ بود، و بطوری که گفته شد این خط هم در آغاز «تصویری» بعد «علامت-نگاری» یا «پندارنگاری» و سپس حروف بود. خط میخی ایرانی نسبت به تمام خطوط میخی دیگر مانند بابلی و غیر آن ساده تر و صحیح تر است، زیرا دانشمندان ایران نه تنها از پندارنگاری بابلی حروف الفبا ساختند بلکه شکل آنها را هم ساده کردند و میخهای کج و پیچیده را حذف نمودند و تنها عمودی و افقی را نگه داشتند که این نیز اصلاح بزرگی بود. همه سنگ نبشته‌های هخامنشی به خط میخی است و الفبای آن مرگب از ۳۶ حرف بود و از چپ به راست نوشته می‌شد.

خط اوستایی - ایرانیان غیر از خط میخی خط دیگری نیز برای دستخط بکار می‌برده‌اند که آن را هم ابتدا از خطوط سامی گرفتند. با این خط بود که کتابهای دینی و نظایر آن را نوشتند.

الفبای اوستایی ۴۴ حرف دارد و حروف، متصل به یکدیگر نیستند و جدا نوشته می‌شوند و خواندن و نوشتن آن آسان است. این خط از راست به چپ نوشته می‌شود.

خط پهلوی - خط پهلوی آن است که در زمان اشکانیان و ساسانیان نوشته می‌شد و در اواخر دوره ساسانی دانشمندان ایران آن را به شکل الفبای کاملی درآوردند که «دین دبیره» نامیده می‌شود.

تعداد الفبای پهلوی را از ۱۸ تا ۲۵ نوشته‌اند و در این خط يك حرف چند صدای مختلف می‌دهد. این خط نیز از راست به چپ نوشته می‌شود.

۲۶ / ۲۷ / ۲۸

۳- زبان باستان ایران

ریشه و منشأ زبان باستان ایران

زبان باستان ایران چنانکه گفته شد از زبانهای منصرف است و از ریشه هند و اروپایی که منشأ بسیاری از السنه معروف دنیاست مشتق شده و از این رو با زبانهای مهم عالم متمدن خویشاوند است. زبان ایران قدیم لغتهای گوناگون داشته است و معروفترین آنها در دوره هخامنشی **پارسی باستان** بوده است که فرمان و نامه‌های شاهان به آن لغت نوشته می‌شده و سنگ نبشته‌هایی که از روزگار هخامنشیان باقی مانده نیز بدان خط است؛ و دیگر **اوستایی** بود که کتابهای مذهبی زرتشت بدان لغت است و گویا آن لغت بیشتر به روحانیان اختصاص داشته است.

زبان شناسان در نشأت و ارتباط زبانهای هند و اروپایی تحقیق کرده و انشعاب آن را از جهات گوناگون گفته‌اند که از آن جمله صورت انشعابی است که در صفحه بعد نگاهشده می‌شود و آن مطابق قولی معروف است:

را شمرده و اهورمزد خدای بزرگ را سپاس و ستایش کرده و از دروغ و هرگونه نادرستی و ناپاکی بیزاری جسته است .

پیش از نوشته داریوش یکی دو جمله از جد او **اریارامنه** و هم از **گوروش بزرگ** مانده و هم از شاهان بعد از وی : **خشایارشا** و **اردشیر اول** و **اردشیر دوم** و **گوروش کوچک** و **اردشیر سوم** هر يك اثری به خط میخی از خود باقی گذاشته اند . نقاط عمده ای که سنگ نبشته های میخی در آنها واقع است عبارت است از : **تخت جمشید** و **نقش رستم** و **نقش رجب** و **مرغاب** در فارس و **کوه بیستون** . در نزدیکی **وان** و **کانال سوئز** نیز بقیه هایی از سنگ نبشته داریوش باقی مانده و بدست آمده است . مفضل ترین و مهمترین اینها چنانکه اشاره شد سنگ نبشته های بیستون و تخت جمشید است .

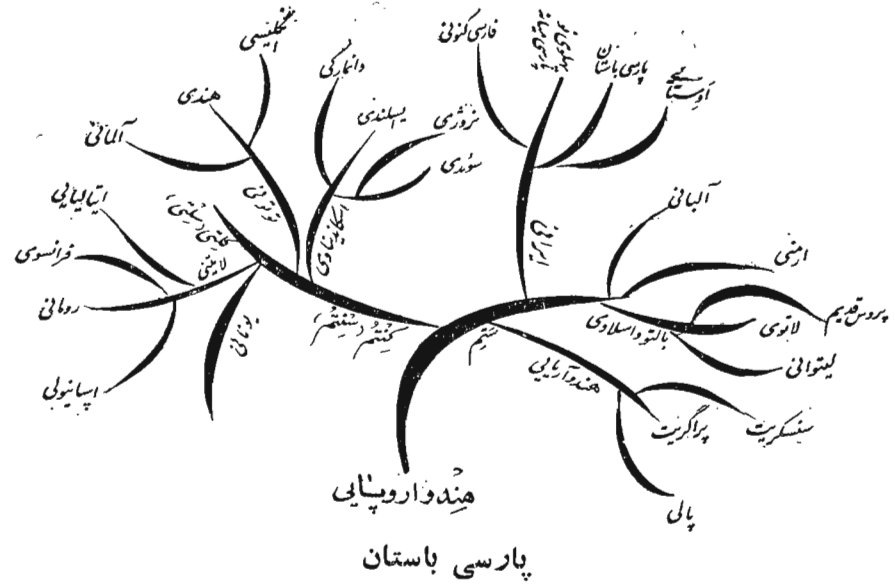
اینک برای مثال چند جمله از سنگ نبشته **بیستون** و **تخت جمشید** به عبارت فارسی امروز نقل می شود :

من داریوش هستم ، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه پارس ، شاه ممالک ، پسر گشتاسب نوۀ ارشامه هخامنشی .

گوید داریوش پادشاه : پدر من گشتاسب است پدر گشتاسب ارشامه ، پدر ارشامه اریارامنه ، پدر اریارامنه چیش پیش ، پدر چیش پیش هخامنش . از سنگ نبشته نقش رستم :

خدای بزرگ است اورمزد ، آن که این بوم (زمین) را آفرید ، آن که آن آسمان را آفرید ، آن که انسان را آفرید ، آن که شادی را آفرید برای انسان .

گوید داریوش پادشاه : برای این اورمزد به من یاری کرد و خدایان



پارسی باستان

از پارسی باستان جز شماره ای سنگ نبشته ها و خطوطی بر ظروف و آلات و سنگ ترازوها و نگینها اثری باقی مانده است و از تحقیق علمای زبان چنین برمی آید که در مجموع این آثار بیش از چهارصد لغت اصلی یافته نشده است . این نوشته ها که در بیستون والوند و استخر و شوش و آسیای صغیر و مصر به فرمان پادشاهان هخامنشی به خط میخی بر سنگ کنده شده مشتمل است بر نام شاهان و ذکر خاندان و شرح ممالک و فتوحات و کارهای آنها ، و حاکی از ستایش یزدان پاك و نفرین دروغ و ناپاکی است . از همه مهمتر سنگ نبشته **داریوش** است در **بیستون** که تقریباً چهارصد و بیست سطر است و هر سطر دارای ۴۵ حرف و هر حرف مرگب از سه تا پنج علامت میخی است که همگی تقریباً هفتاد و پنج هزار علامت میخی می شود .

داریوش در این سنگ نبشته کارهای خود را در سرکوبی سرکشان و مدعیان سلطنت و بسط امن و عدالت شرح داده و ممالک قلمرو خویش

دیگر که هستند ، نه دشمن کام هستم نه دروغگو هستم و نه زورکن ،
نه خودم نه خاندانم . از پی راستی رفتم (پیروی کردم) .

زبان اوستایی

زبان کتاب مذهبی زرتشت را اوستایی گویند و آن درحقیقت لغتی است از ایرانی قدیم و خویشاوند است با پارسی باستان . این زبان در شمال ایران رواج داشته و بیشتر زبان روحانیان و کتب مقدّس بوده است و آثاری از آن بر سنگها و غیره موجود نیست . کتابهای مذهبی دوره هخامنشی در نتیجه استیلای اسکندر و نفوذ یونانیان و صد سال حکومت سلوکیها تقریباً از میان رفت و سلاطین اشکانی گرچه در احیای زبان و آثار ازدست رفته ایران اهتمام بکار بردند ولی زبان و عادات یونانی هم در دربار آنها تا اندازه ای رونق داشت . بلاش از آخرین پادشاهان آن سلسله در احیای کتاب اوستا اقدامی کرد و بعد از او بطوری که مشهور است به حکم اردشیر بابکان اوستا را فراهم آورده و تألیف کردند . پس بر اوستایی که امروز در دست داریم زمانی طولانی گذشته و تغییراتی در آن روی داده است ولی نزدیک به یقین است که **گاتها** یا سرودهای مقدّس که جزئی از کتاب **یسنا** اوستاست از حیث ترکیب و شیوه متعلق به زمان قدیمتری است و ممکن است از گفته های خود زرتشت شمرده شود .

→ **مهم** اوستای اصلی از روی آنچه در تواریخ آمده بمراتب بیشتر از آن بود که اکنون در دست است ، و اوستای موجود مرگب است از پنج کتاب به نامهای **یسنا** (که شامل گاتهاست) ، **ویسپرد** ، **یشت** ، **وَنَدیداد** و **خُرده** **اوستا** که حاوی نیایش و سپاس اهورمزد خدای بزرگ بی همتا و ایزدان

و فرشتگان و ستایش پاکی و راستگویی و درستکاری و کوشش ، و مشتمل بر نکوهش دیوان و اهریمنان و دروغ و خیانت و فریب است و همچنین شامل اوامر و احکام و انکار مذهبی است و در بخشهایی اخبار تاریخی و داستان و روایات دارد .

اینک ترجمه قطعه ای از **مهریشت** اوستا به عنوان نمونه نقل می شود :

« اهورامزدا به اسپیتمان زرتشت گفت : ای اسپیتمان ، هنگامی که مهردارنده دشتهای فراخ را بیافریدم ، اورا درشایسته ستایش بودن ، در سزاوار نیایش بودن ، مساوی با خود من که اهورامزدا هستم بیافریدم . »

جنبه ادبی اوستا - بعضی از قسمتهای اوستا دارای مزیت ادبی است . جمله های فصیح و شیرین در ستایش خدا و وصف طبیعت در آن دیده می شود . همچنین اوستا دارای مزایای لفظی است و قسمتی از آن منظوم و مقفی بوده است ، چنانکه در گاتها که قدیمترین قسمت اوستا می باشد آن نظم و ترتیب هنوز باقی است . گاتها سراسر سرود و مناجات و اشعار اخلاقی عالی است و لطیف ترین احساسات دینی آن زمان را حکایت می کند . علاوه بر آنچه از کتیبه ها و کتب پارسی و اوستایی مذکور افتاد چنانکه در مقدمه هم گفته شد از تألیفات یونانی و عبرانی چنین برمی آید که در آن زمان وقایع نگاری در دربار پادشاهان معمول بود و آموزشگاهها و علوم و کتابها در ایران وجود داشت و داستانهای گوناگون میان مردم انتشار یافته بود و پادشاهان ایران به موسیقی و آواز سرود توجه مخصوص نشان داده و مغنّی و مغنّیه در دربار خود می داشته اند که در بزم پادشاه سرود می خوانده اند و ناچار این سرودها موزون بوده است زیرا آهنگ

و وزن بایکدیگر لازم و ملزوم است .

شعر در زبان اوستایی - وزن اشعار اوستایی از روی شماره هجاها (سیلابها) ی هر مصراع است که اغلب با اوزان عروضی که پس از اسلام در ایران معمول شد فرق دارد .

زبان پهلوی

زبان پهلوی به زبان پارسی باستان نزدیک است یعنی در کلمات و ترکیب کلام پارسی باستان بمرور زمان تغییراتی روی داده و به صورت زبان پهلوی درآمده است ، چنانکه پهلوی نیز بتدریج به فارسی کنونی تبدیل یافته و از این رو این زبان را به جای پهلوی **پارسی میانه** نیز نامند زیرا حد وسط پارسی باستان و فارسی کنونی است .

ادبیات پهلوی - عمده ادبیات پهلوی بطوری که اشاره شد عبارت است از کتابهای دینی زرتشتی که به این لغت نوشته شده؛ و قسمتی از آن **متن اوستا** و قسمتی در شرح **اوستا** یا دیگر مسائل مذهبی است .

غیر از کتابهای دینی ، معدودی از کتب دیگر باقی مانده است که شامل داستانها و حکایات می باشد و معلوم می شود که اینها قسمت کمی است از آنچه به سبب غلبه عرب و تغییر رسم الخط و انتشار دیانت اسلام از میان رفته است ، زیرا در کتابهای قدیم عربی و ایرانی نام بسیاری از کتب پهلوی ذکر شده است که اکنون وجود ندارد . از جمله آنها کتب علمی و فلسفی است که در دوره ساسانی خاصه در زمان سلطنت خسرو انوشیروان وجود داشته و از یونانی و سنسکریت به زبان پهلوی ترجمه شده است . نیز از قراین و روایات معلوم می شود که نویسندگان ایران از روحانیان و غیره در اوایل اسلام کتبی تدوین نموده و بسیاری از آن کتب را از پهلوی به پازند

پارسی نقل می کرده اند ولی به واسطه غلبه اسلام و نفوذ زبان عرب این قبیل نسخه ها که خطی و نادر بوده بتدریج از میان رفته و فقط بعضی از آنچه زرتشتیان در ظرف قرن دوم اسلام و دیرتر به هند برده یادر **ایران** نگاه داشته اند باقی مانده است .

اینک به عنوان نمونه ترجمه قطعه ای از **کارنامه اردشیر بابکان** را که به زبان و خط پهلوی است در زیر نقل می کنیم :

« در کارنامه اردشیر بابکان چنین نوشته است که پس از مرگ اسکندر رومی ایرانشهر ۲۴۵ کدخدایی بود . سپاهان و پارس و نواحی نزدیک آن در دست اردوان سردار بود . بابک مرزبان و شهردار پارس گمارده اردوان بود . اردوان در استخر نشست . »

شعر در زبان پهلوی - در همین کتابهای پهلوی موجود ، کلام منظوم یافته می شود و در ضمن سنگ نبشته های ساسانی مانند سنگ نبشته **هاجی آباد** نیز کلام موزون موجود است و از این نمونه ها می توان استنباط کرد که در دوره ساسانی اشعار وجود داشته است و بزرگترین شاهد این دعوی آن است که خوانندگان و موسیقی شناسانی مانند **باربد** و **ویگران** در دربار شاهان ساسانی بوده و به آواز ، شعر خوانده و چنگ **دربط** می زده اند ، چنانکه همین رسم در دوره هخامنشی و دوره های بعد از اسلام نیز جاری بوده است ؛ و به موجب آنچه از بقایای این کتب و **کتابهای اسلامی** استنباط می گردد اشعار پهلوی به وزن معمول عروضی **برده** بلکه وزن **هجایی** داشته است .

ملاحظات کلی در باب ادبیات ایران پیش از اسلام

از آنچه گذشت دیدیم که ایران باستان از روزگار قدیم دارای

خط و زبان ادبی و علوم و ادبیات منظوم و منثور بوده است . از روی آثار وقراین و اخبار ، علوم و فلسفه در آن ادوار وجود داشته و آموزشگاههای درباری برپا بوده است و موبدان آن علوم را تدریس می کرده ، همچنین علم پزشکی را اهمیت می داده اند ، چنانکه داریوش شاهنشاه هخامنشی یاکروچانی مصری را که در ایران اسیر بود فرمان داد به مصر برگشته آموزشگاه پزشکی آنجا را برپا کند ؛ و این خبر علاقه شاهان ایران را به دانش و بهداشت نشان می دهد . تاریخ نویسی هم در ایران قدیم رواج داشته و مورخان ایران از نخست به ثبت و ضبط وقایع می پرداخته اند .

در دوره ساسانیان علوم فلسفی و اجتماعی از یونانی و سنسکریت نیز به زبان پهلوی نقل شد و به دانش و فرهنگ کشور افزوده گشت . کتابهای سودمند اخلاقی و اجتماعی بحدی بود که با وجود غلبه عرب و رواج زبان عربی و ازین رفتن تألیفات ایرانی باز شماره ای از آن کتابها به قرنهای اول اسلامی رسید ، و از آنها در تألیفات عربی نام برده شده یا مطالبی نقل گشته یا ترجمه شده است مانند تألیفاتی به عنوان *المحاسن و المساوی* یا *المحاسن و الاضداد* یا کتاب *الادب الكبير* و کتاب *الادب الصغير* که از کتابهای اخلاقی پهلوی به عنوان *شایست و ناشایست* اقتباس و ترجمه شده است .

سخن منظوم هم از قدیمترین زمان در ایران وجود داشته و اوزان شعر قدیم ، هجایی بوده است چنانکه گذشت .

بخش دوم



زوال پیمود و آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد سوم با حالت آوارگی و بیچارگی در مرو به دست آسیابانی کشته شد (۶۵۲ م.) برای توضیح علل ضعف و انقراض دولت عظیم الشان ساسانی به امور ذیل باید توجه کنیم:

۱- جنگ با بدویان (وقعه ذی قار) در زمان خسرو پرویز و شکست چهار هزار سپاه منظم ایرانی از يك دسته عرب بدوی و جزآن (در حدود ۶۰۶ تا ۶۱۰ م.)

۲- منازعه خسرو پرویز با بهرام چوبینه بر سر تاج و تخت سلطنت و پناه بردن خسرو به مَریس امپراتور روم .

۳- جنگ خسرو پرویز با هرقل (هراکلیوس) امپراتور روم بعد از مرگ مَریس و غلبه هرقل در ۶۲۳ م. بر ایران و شکست فاحش خسرو پرویز و غارت‌های شهرهای ایران .

۴- شکست خوردن پرویز در جنگ دستگرد (تقریباً در ۲۵ فرسخی تیسفون) مجدداً از سپاه هرقل در ۶۲۷ م. .

۵- کشتن خسرو شاهزادگان و نجبا و سرداران نامی را و بی احترامی و حق ناشناسی نسبت به سرداران بزرگ خود .

۶- تحمیل عوارض سنگین و مالیات‌های توان فرسا بر مردم ، فقر و پریشانی مردم و مرض طاعون و انحطاط زراعت و تجارت و صنعت و نفرت عمومی از رفتار ظالمانه پادشاه نسبت به رعایا .

۷- غرور و خودپسندی و شهوترانی و ستمکاری پادشاه .

۸- خلع و کشته شدن خسرو پرویز در ۶۲۸ م. و انقلابات پی در پی و تغییر چندین پادشاه در عرض چهار سال ، و سرانجام نبودن سرداران قابل وافتادن تخت و تاج با عظمت ساسانی به دست پادشاه جوان بی تجربه؛

ادبیات ایران بعد از اسلام

۱- از غلبه عرب تا عصر فردوسی

(از سال ۲۱ تا اواخر قرن چهارم هجری)

چنانکه در قسمت اول باختصار گفته شد در دوره ساسانی آثار دینی و ادبی و علمی و تاریخی از تألیف و ترجمه بسیار بوده ، نیز از اخباری که راجع به شعرا و آوازخوانهای درباری به ما رسیده است استنباط می شود که کلام منظوم وجود داشته است ، با وجود این از فحوای تاریخ می توان فهمید که آثار ادبی در ادوار قدیم دامنه بسیار وسیع نداشته بلکه تا حدی مخصوص درباریان و روحانیان بوده است و چون در اواخر دوره ساسانی اخلاق و زندگانی این دو طبقه یعنی درباریان و روحانیان با وفور فتنه و فساد دربار و ظهور مذاهب گوناگون در دین فاسد شده بود ، لهذا می توان گفت اوضاع ادبی ایران نیز در هنگام ظهور اسلام درخشان بوده و به واسطه فساد این دو طبقه ادبیات نیز رو بسوی انحطاط می رفته است.

مختصری از وضع سیاسی و اجتماعی ایران

در اواخر دوره ساسانی

سلطنت ساسانی به همت اردشیر بابکان در ۲۲۶ م. تأسیس شد و در زمان شاپور نیرومند شد و بعد از آن يك چند به ترقی و رشد ، و مدتی در حال وقوف گذرانید و در زمان انوشیروان رمق تازه گرفت و پس از آن بحد پیری وضع رسید ، رفته رفته بر انحطاط خود افزود تا اینکه راه

یزدگرد سوم در ۶۳۲ م.

۹ - شورشها و هرج و مرجهای مذهبی و نفوذ روحانیان بد عمل و عناد جاهلانۀ علمای زردشتی و فساد دین زردشت ، و نفوذ مذاهب مانوی و مزدکی و عیسوی و بودایی و جز آن .

۱۰ - خستگی سپاه از جنگهای بیهوده و فساد اخلاق جامعه .
از طرف دیگر قوم عرب در نتیجۀ ظهور دین اسلام همۀ اسباب پیشرفت را در خود جمع می‌دیدند از این رو با داشتن سرداران مدبر و با شهامت و لایق توانستند ایرانیان را شکست دهند .

آخرین جنگ مهم ایرانیان و عرب که آن را تازیان فتح الفتوح نام نهادند در حدود سال ۲۱ بعد از هجرت واقع شد و یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی پس از مقاومتها و کوششهای فراوان سرانجام در مرو کشته شد . بعد از این واقعه ایران یکجبهت میدان تاخت و تاز عرب شد و سلطنت ایران تابع خلافت گشت و تازیان نزدیک دو بیست سال بر ما حکومت کردند و امور کشوری و لشکری به دست آنان یادست نشانندگان ایشان افتاد و مخصوصاً آثار علمی و ادبی ایران در تحت نفوذ و استیلای زبان تازی قرار گرفت .

هم نفوذ ایرانیان در عرب

گرچه غلبۀ سیاسی به واسطۀ انتشار دین اسلام به غلبۀ معنوی منجر شد و نفوذ عرب به اعماق روح ایرانی راه یافت ولی باز در همین دورۀ استیلای عرب ، ایران مغلوب در معنی مقاومت کرد و با نفوذ عرب مقابله نمود و تعلیمات عرب را برفوق مزاج و ذوق خود پذیرفت و تمدن و افکار خود را در عرب سرایت داد مخصوصاً بعد از آنکه حکومت به خلفای اموی

رسید و آنان ستمکاری آغاز کردند ، ایرانیان نهضت ضدّ عرب را که آن وقت نهضت شعوبیه نامیده می‌شد تقویت کردند و چون در این موقع آل علی که پیرو حق بودند نیز به واسطۀ ظلم و فشاری که از بنی امیه می‌دیدند با آنان مخالفت می‌کردند لاجرم ایرانیان طرفدار آل علی گشتند و هنگامی که مختار ثقفی در حدود سنه ۶۵ هـ . ق. در کوفه برضد امویان به عنوان خونخواهی حسین بن علی (ع) قیام کرد ایرانیان او را یاری کردند و از ستمکاران عرب انتقام کشیدند .

در سال ۱۲۹ هـ . ق . ابومسلم خراسانی حس انتقام جویی ایرانی را تجدید کرد و برضد امویان قیام نمود و خلافت اموی را برانداخت و عباسیان را که به خاندان نبوی نزدیکتر بودند به خلافت رسانید . گرچه عباسیان بر وفق انتظار ایرانیان رفتار نکردند حتی ابومسلم را که خلافت را بر آنها مسلم داشته بود بخدعه کشتند و همچنین وزرای لایق ایرانی خود برمکیان را از کار انداخته آن بزرگان را مقتول ساختند ، با این همه در دورۀ خلافت آنها نفوذ عقاید و افکار و عادات ایرانی بیشتر شد و اصول دیوانی ایران که از اوایل اسلام از طرف عرب اتخاذ شده بود دوام یافت و وسعت گرفت حتی اعیاد ملی ایران مانند نوروز و سده و مهرگان مرسوم شد و بعضی خلفا مانند المتوکل لباس ایرانی برتن کردند . این قسمت از نفوذ اجتماعی البته به تأثیر وزارت برمکیان بود که از ایرانیان دانشمند کار آزموده بودند .

همچنین ایران در عرب تأثیر علمی کرد و زبان فارسی در عربی نفوذ پیدا نمود ، چنانکه تازیان مقدار بسیاری از کلمات فارسی را گرفته معرب کردند مانند : اسطوانه (ستون) برق (برّه) بلاس (پلاس) جوهر (گوهر)

دست (دشت) فرجان (پنجگان) الکرد (گردن) قمنجر (کمانگر) طست (طشت) قیروان (کاروان). حتی شعرای عرب از اینگونه کلمات در اشعار خود بکار بردند. از طرف دیگر عده بسیاری از عربهای کوفه و بصره که در حدود ایران بودند با ایرانیان محشور شده زبان فارسی را فرا گرفتند؛ و مهمتر آنکه این زبان در اداره مملکتی داخل شد بطوری که تا زمان حجاج بن یوسف دفاتر مالی را به زبان فارسی می نوشتند.

ولی این اندازه تأثیر زبان فارسی در عربی نسبت به نفوذ استیلای زبان عرب در فارسی جزئی است و عمده نفوذ ایران در عرب نفوذ علمی و معنوی بود نه لفظی، زیرا آنان نه تنها در عادات و مراسم و اصول اداره، ایران را سرمشق خود قرار دادند بلکه در سیر و تواریخ و حکایات و علوم و اخلاق و آداب از کتب ایرانی استفاده های بزرگ کردند. جمعی از دانشمندان ایرانی بعضی از کتابهای پهلوی را به عربی برگرداندند و باب علوم را به روی عرب باز کردند و باینکه آن قوم در بدو اسلام بیش از معدودی با سواد نداشتند ولی بعد از استفاده از ایران و دیگر ملل مجاور در ادبیات و تاریخ و علوم و غیره نویسندگانی مانند **جاحظ بصری** و **ابوالفرج اصفهانی** و امثال آنان از عرب پدید آمدند.

مهم نفوذ زبان عرب در ایران

در مقابل نفوذ علمی و ادبی و اجتماعی ایران در عرب، زبان عربی نیز در ایران نفوذ پیدا کرد و در مدت دو سده سال طوری رواج یافت که در تاریخ عالم کمتر نظیر آن دیده شده است. دایره این نفوذ باندازه ای وسیع و تأثیر آن بطوری عمیق بود که اغلب علمای ایرانی به آن زبان سخن گفتند و مراسله کردند و در تعلیم و ترویج آن کوشیدند و تقریباً تمام

دانشمندان ما در دوره استیلای عرب حتی در قرنهای بعد تألیفات خود را به عربی نوشتند و زبان عرب در ایران زبان علم و ادب شد و کسی به فارسی نوشتن توجه نکرد.

یکی از علل بزرگ استیلای سریع زبان عرب این بود که ایرانیان دین اسلام را پذیرفتند و چون مسلمانان آن زمان هر کتاب غیر از قرآن مجید و هر زبان غیر از عربی را بیهوده و زاید می دانستند ناچار پارسی و کتب پارسی بتدریج متروک گردید و مردم به فرا گرفتن عربی اهتمام نمودند. دیگر از اسباب نفوذ عربی شاید وسعت این زبان باشد که نسبت به پهلوی لغات آن زیاده تر و برای شرح و بسط علوم آن زمان بهتر بود. در مقابل این نفوذ آنچه ایرانیان شعوبی در ترویج یا نگهداری زبان پارسی کوشیدند کامیاب نشدند بلکه از طرف علمای عربی نویس و امرای عرب دوست ایرانی مانند **صاحب بن عباد** و دیگران مخالفت دیدند و کار به جایی رسید که بهترین علمای عربی نویس در فقه و نحو و تاریخ و سیر خود ایرانیان بودند. اینک برای مثال نام بعضی از ایشان ذکر می شود:

بعضی از عربی نویسان ایرانی در دوره استیلای عرب

یکی از علمای معروف عربی نویس ایران در دوره استیلای عرب **عبدالله بن مقفع** بود که در اوایل قرن دوم هجری در فارس متولد شد و اسم ایرانی او **روزبه پسر دادویه** بود.

ابن مقفع بسیاری از کتابهای پهلوی را به عربی ترجمه کرد و خود نیز در علم و ادب تألیفاتی نمود. مهم ترین ترجمه های وی از زبان پهلوی **کلیله و دمنه** است که هنوز باقی است و از بهترین کتابهای ادبی عرب بشمار می رود و دیگر ترجمه تاریخ شاهان ایران یا **خداینامک** از پهلوی

بوده است ، ولی افسوس که این ترجمه مانند اصل پهلوی از میان رفته و تنها منقولاتی از آن در کتب تاریخ و سیر باقی مانده است . ابن مقفع بین ۱۴۲ تا ۱۴۵ ه . ق . کشته شد .

علمای ایران در آن عهد نه تنها در حکمت و سیر تألیفات کردند بلکه در سایر شعب علوم نیز پژوهشها نمودند که از آن جمله عام فقه می باشد و یکی از معروفترین علمای نامی این علم امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت بود که مؤسس مذهب حنفی و از فحول علمای فقه بشماراست . پدرش ثابت را جزء اسرای ایرانی به کوفه بردند و ابوحنیفه در آن شهر تولد و در بغداد در زندان منصور در حدود ۱۵۰ ه . ق . وفات یافت . از کتابهای مهمی که به او منسوب است کتاب الفقه الاکبر است که حاوی مسائل فقه اسلامی است .

استادان ایرانی در زبان عربی نیز تتبع کردند و کتبی تألیف نمودند . یکی از آنان سیبویه نحوی است که در حدود ۱۵۶ ه . ق . در فارس متولد شده و در حدود ۱۸۳ ه . ق . در شیراز وفات کرده است و قبرش در این شهر موجود است . وی در اصول قواعد زبان عربی الکتاب را نوشت که از مراجع مهم نحو و صرف بشمار است .

نیز شعرای نامی از ایران ظهور کرده و در زبان عربی شعر گفته اند و یکی از معروفترین آنان بشار بن بُرد متوفی به سال ۱۶۷ ه . ق . و دیگری ابو ثواس متوفی به سال ۱۹۹ ه . ق . است .

از دانشمندان ایرانی که در علم و حکمت قدمهایی برداشته اند بنی موسی بودند . موسی بن شاکر خوافی از منجمان معروف عصر مأمون بشمار می رفت و هندسه نیکومی دانست . پسران وی : محمد ، احمد

و حسن که به بنی موسی معروفند ، از بزرگان و فضیلتی قرن سوم بشمار می روند ، و معروفتر از همه محمد بن موسی است .

شروع استقلال ایران و زنده شدن زبان پارسی

نفوذ سیاسی عرب در اطراف دور دست خصوصاً در شمال غربی ایران ثابت نبود و در هر فرصت نهضتپایی در آن دیده می شد . نخست ایرانیان احساسات خود را به واسطه ضدیت با خلافت غصبانۀ امویان نشان دادند ، بطوری که اشارت رفت . آنگاه در اواخر قرن اول مخالفین دولت اموی شروع به دعوت برای عباسیان کردند که ایرانیان در این دعوت دخالت مهمی داشتند . دوره عباسیان از حیث تمدن درخشانترین دوره های سلطنت عرب است . در این دوره اصول تشکیلات ایران و رسوم و عادات و علوم و عقاید ایرانی رواج یافت ، نیز مجالس علمی برای مباحثات در ادیان و اصول عقاید اسلامی آزاد گردید .

مأمون پسر هارون الرشید که مادرش ایرانی بود نسبت به ایران علاقه داشت و جنگ او با برادرش امین در واقع جنگ ایران با عرب بود . در این موقع ظاهر ذوالیمینین که اصلاً ایرانی بود از طرف مأمون مأمور شد و با سپاهیان برادر وی امین جنگ کرد و بر آنها غلبه جست و در ازای این خدمت در ۲۰۵ ه . ق . امارت خراسان یافت و در آنجا نوعی استقلال بهم رسانید و مؤسس خاندان طاهریان گردید . از این رو می توان آغاز قرن سوم هجری را اول استقلال ایران شمرد که بتدریج قوت گرفت تا سرانجام به دست صفاریان و سامانیان و آل بویه و غزنویان به کمال رسید و دست عرب بکلی از ایران کوتاه شد .

در آن اوان زبان فارسی بعد از دو بیست سال گمنامی به صورت فارسی

کنونی ظهور کرد و شعرا و نویسندگان در این زمان نظم و نثر فارسی آغاز کردند ، چنانکه نام معروفین آنها در تذکره‌ها ضبط است .

تحوّل زبان پهلوی به فارسی دری

پس از غلبهٔ عرب بر ایران زبان معمول که همان پهلوی بود تغییراتی یافت و بتدریج جای خود را به زبان فارسی دری (فارسی کنونی) داد و بدین ترتیب نثر فارسی بعد از اسلام بوجود آمد . از خصوصیات زبان فارسی نسبت به پهلوی یکی نوشته شدن آن است به الفبای عربی ، دوم داخل شدن کلمه‌های فراوان عربی در آن است که از همان اوان بسرعت شروع شد ، چنانکه در قدیمترین آثار نظمى و نثرى فارسی ملاحظه می‌کنیم . و باید دانست که استعمال کلمه‌های عربی در آن زمان نه تنها از ضروریات بود بلکه نوعی نشانهٔ علم و ادب شمرده می‌شد .

نخستین سخن سرایان فارسی

قسمت بزرگ تذکره‌های قدیم و جدید ایرانی از اولین شعر و شاعر در زبان فارسی بعد از اسلام سخن‌رانده و از چند شاعر نیز نام برده‌اند و بعضی از آنها دورتر رفته اولین شعر پارسی را به **بهرام گور** ساسانی نسبت داده‌اند ؛ و نیز جمله‌های موزون و مقفای پارسی در کتابهای عربی از اواسط قرن اول هجری به این طرف پیدا شده است . در حقیقت تعیین نخستین شاعر بعد از اسلام در مملکتی مثل ایران که موطن شعر و موسیقی است و شعر سرودن و آواز خواندن در دربار پادشاهان از عادت‌های جاری بوده است خالی از اشکال نیست ، زیرا با وجود استیلای تازیان و انحصار زبان ادب به عربی باز می‌توان تصور کرد که در آن دوره اشخاص گمنام کلام موزون به پارسی می‌گفته‌اند ، چنانکه آثار و اخباری در این باب در کتب قدیم

بندرت دیده می‌شود ، در این صورت نمی‌توان یکی را در شعر واضع یا مبتکر دانست .

با این وصف بهتر آن است که از همان پارسی‌گویان قدیم که به قول تذکره‌نویسان اولین سخنگویانند با آوردن مثالی از شعر آنان به استناد همان منابع ذکرى کرده شود .

تذکره‌نویسان از دوشاعر نام برده‌اند که بنا به روایت آنان هر دو قبل از استقلال ایران می‌زیسته‌اند و آن دو عبارتند از **ابوحفص سغدی** و **عبّاس مروزی** .

از حکیم **ابوحفص سغدی** که نحوی و لغوی نیز بوده بیتی به اشکال گوناگون نقل شده است اینچنین :

آهوی کوهی در دشت چگونه دوزا

او ندارد یار بی یار چگونه بوذا

شاعر دوم قبل از استقلال ایران **عبّاس مروزی** را نوشته‌اند و معروفترین شعری که به او نسبت داده‌اند قصیده‌ای است که گویا در ورود **ماهون** به مرو ، یعنی در سال ۱۹۳ هـ . ق. در مدح اوسروده‌است و ظاهراً **عبّاس** در زبان عربی نیز مهارتی بسزا داشته است .

قسمتی از قصیدهٔ **عبّاس مروزی** این است :

ای رسانیده به دولت فرق خود بر فرقدین

گسترانیده به جود و فضل در عالم یدین

مر خلافت را تو شایسته چو مردم دیده را

دین یزدان را تو بایسته چورخ را هر دو عین

و در اثنای این قصیده می‌گوید :

کس برای منوال پیش از من چنین شعری نگفت

مرزبان فارسی را هست تا این نوع بین

لیک زان گفتم من این مدحت ترا تا این لغت

گیرد از مدح و ثنای حضرت تو زیب و زین

از این شعر معلوم می شود که گویندگانی قبل از او بوده اند ، وهم

می فهماند که کسی قبل از او بدین اسلوب شعر نگفته است .

به موجب تذکره ها عباس مروزی در سال دویست هجری در گذشته

است ولی اخبار قطعی تاریخی در خصوص این شاعر بدست نیامده و شیوه

شعر فوق نیز که به نام او نوشته اند به شیوه آن زمان شبیه نیست .

شعراي معروف طاهريان (۲۰۰-۲۰۹ ه. ق. ۰)

چنانکه قبلا گفته شد طاهر ذوالیمینین به امر مأمون با برادر

وی امین جنگ کرد و او را مغلوب نمود و خلافت را به مأمون که از

طرف مادر ایرانی بود مسلم ساخت و بعد از آن خود امارت خراسان یافت

و چنانکه اشاره شد عمده اقدامات ملی ایرانی بر ضد اجحافات عرب از

خراسان بروز کرده ، آن ایالت در حقیقت مرکز جوش و خروش ملی گردید ،

همچنین آنجا مهد ترقی زبان و ادبیات فارسی و تا چند قرن متوالی شهرهای

آن سامان و اطراف مانند بخارا و غزنه و نیشابور مرکز علم و ادب بود .

حنظله بادغیسی

از معروفترین شعرای دوره طاهریان حنظله بادغیسی بود که در

نیشابور در دوره حکومت عبدالله بن طاهر می زیست . حنظله دیوان

داشته و احمد بن عبدالله خجستانی از امرای صفاریان آن را دید و

خواندن قطعه ای از آن در حال وی مؤثر افتاد و به جسارت وی افزود

بحدی که او به همت و عزم درآمد و از خربندگی به امارت رسید و آن
قطعه این است :

مپتری گر به کام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی

یا بزرگی و عز و نعمت و جاه یا چو مردانت مرگ روبروی

وفات حنظله را در حدود ۲۲۰ ه. ق. نوشته اند .

شعراي صفاريان (۲۴۰ = ۲۹۰ ه. ق. ۰)

یعقوب پسر لیث صفار که بنا به بعضی اقوال نسبش به ساسانیان

می رسد از مرتبه متوسطی ترقی کرد و سیستان را تصرف نمود و بعد کرمان

و هرات و بلخ و خراسان و فارس را فتح کرد و سرانجام رو به بغداد نهاد و

نزدیک بود آنجا راهم بگشاید . یعقوب نخستین سلسله ایرانی را که استقلال

کامل داشت تأسیس نمود و پس از او برادرش عمرو لیث و پسر او طاهر

حکومت کردند .

ارتباط صفاریان با ادبیات ایران از طاهریان بیشتر بود ، زیرا

طاهر با ادبیات فارسی چندان آشنایی نداشت ، اما یعقوب در سیستان

یعنی مرکز داستانهای ایرانی و نقطه دوردست از خلافت عرب تولد یافته

بود و عربی نمی دانست ، بطوری که بنا به روایت تاریخ سیستان مدایح

عربی را که در حق او ساختند و خواندند دریافت و گفت : « چیزی که

من اندر نیابم چرا باید گفت ؟ » و بدین جهت نویسندگان و گویندگان

به زبان ملی توجه کردند و دبیر او محمد بن وصیف به پارسی شعر گفت .

همین علاقه یعقوب و خاندان او به زبان ، در ترقی ادبیات فارسی مؤثر

بود ، چنانکه در همان موقع شاعران دیگر به سرودن پارسی پرداختند .

فیروز مشرقی

از شعرای معروف دربار صفاریان فیروز مشرقی را نوشته اند که

معاصر عمرو بن لیث (۲۶۵-۲۸۷) بوده است. آنچه در خصوص این شاعر شایسته ذکر باشد این است که گفته اند وی فساد از سخن پارسی دور کرد. وفات وی در ۲۸۲ یا ۲۸۳ ه. ق. اتفاق افتاد. قطعه ذیل در وصف

تیر از او نقل شده :

مرغی است خدنگ ای عجب دیدی مرغی که بود شکار او جانا
داده پر خویش کرکش هدیه تا نه بچش برد بهم مانا

ابوسلیک

دیگر از شعرای این دوره ابوسلیک گرگانی است که نیز در عهد عمرو لیث بود و این قطعه به او نسبت داده شده که آزادگی و مناعت شاعر را نشان می دهد و دلیل بر بزرگواری اوست :

خون خود را گر بریزی بر زمین به که آبروی ریزی در کنار
بت پرستیدن به از مردم پرست پند گیر و کار بند و گوش دار



دیگر از شعرای صفاریان که اسم او تا این اواخر یعنی تا پیداشدن کتاب تاریخ سیستان مجهول بود محمد بن وصیف سیستانی است که بنا به روایت همان کتاب وی دبیر رسایل یعقوب بوده و در مدح او به پارسی شعر گفته است .

از این شاعر قصیده ای در مدح یعقوب در تاریخ سیستان آمده است بدین مطلع :

ای امیری که امیران جهان خاص و عام

بند و چاکر و مولای و سگ بند و غلام

۱- در تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر ذبیح الله صفا به جای «به هم مانا»

«به هم مانا» ضبط شده است.

دوره سامانیان و پیشرفت ادبیات فارسی (۲۶۱-۳۸۹ ه. ق.)

جد این خاندان که از اشراف بلخ و مروج علم و ادب ایران بود سامان (یا سامان خدایه) نام داشت . وی چهار پسر داشت به نامهای نوح و احمد و یحیی و الیاس که همه در خدمت مأمون ترقی کرده مورد توجه خاص خلیفه شده حکومت یافتند . نوح در سمرقند ، احمد در فرغانه ، یحیی در چاچ ، و الیاس در هرات . در میان این برادران احمد شایسته تر بود و بعد از نوح سمرقند و کاشغر را ضمیمه متصرفات خود کرد و بعد از او پسرانش نصر و مخصوصاً اسماعیل باعث ترقی سلطنت سامانیان شدند .

دوره حکومت سامانی را می توان نخستین دوره ترقی زبان و ادبیات فارسی شمرد ، زیرا در این عصر شماره سخن سرایان ایران بسیار شد .

بخارا پایتخت سامانیان مرکز فقها و ادبا و نویسندگان نامی بود . همچنین سمرقند در این دوره به علم و ادب شهرت داشت . توان گفت بنیاد نظم و نثر فارسی بعد از اسلام در این عصر نهاده شد . بهترین سر مشق شعر این زمان همانا شعر رودکی و نیکوترین نمونه نثر تاریخ بلعمی است که شیوا و گویاست . بنای نظم شاهنامه هم در روزگار سامانیان گذارده شده چنانکه بیاید . گذشته از شاهان معارف پرور سامانی که به بعضی از آنان مانند نوح بن منصور نسبت شاعری هم داده اند وزیرای دانشمند و دانش دوست هم مانند جیهانی و ابوالفضل بلعمی و ابوعلی بلعمی وجود داشتند که در ترویج علوم و ادبیات می کوشیدند .

شاعران دوره سامانی

ابوشکور بلخی

ابوشکور یکی از شعرای مشهور این دوره بود. وی در اواسط سلطنت سامانی می زیسته و در دربار نوح بن نصر (۳۳۱-۳۴۳ ه. ق.) بوده است. ابوشکور از نخستین کسانی بود که مثنوی ساخت. از اشعاری که به او نسبت داده شده یکی بیتی است که مضمون آن را حماسای یونان نیز گفته اند و حکیم نامی آن سرزمین یعنی سقراط بدان متذکر بوده، آن بیت این است:

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم
در این بیت نغز پر معنی شاعر خردمند به کوتاهی فکر بشر و بیگران بودن دانش و لزوم تواضع و خویششن شناسی اشارت کرده است. نیز از ابوشکور است:

درختی که تلخش بود گوهرها اگر چرب و شیرین دهی مرورا
همان میوه تلخت آرد پدید ازو چرب و شیرین نخواهی مزید
این قطعه عقیده علمی تأثیر صفات موروث را در آموزش و پرورش بیان می کند. فردوسی این مضمون را در قطعه ذیل بهتر و خوشتر ادا کرده است:

درختی که تلخ است وی را سرشت گرش بر نشانی به باغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد
ابوشکور گوید:

شخص خردمند دارای اراده و تصمیم است، خرد مانند سردار، و

شهوتها و خواهشهای بیجا مانند لشکر یانند که باید مجبور شوند سر به فرمان سردار خود فرو آورند:

خردمند گوید خرد پادشاست که بر خاص و بر عام فرمان رواست
خرد را تن آدمی لشکر است همه شهوت و آرزو چاکر است
دشواربهای جهان و گرهبهای عمر انسان به واسطه دانش گشوده گردد:

کسی کو به دانش برد روزگار نه او باز ماند نه آموزگار
جهان را به دانش توان یافتن به دانش توان رشتن و بافتن
پس گرانبها ترین گوهر عمر آدمی خرد و هنراست که باکسب دانش بدست آید:

گهر گر شماری تو بیش از هنر ز بهر هنر شد گرامی گهر
مهمترین اثر او منظومه آفرین نامه است. ابیات پراکنده ای که از این منظومه در دست است قدرت شاعر را در سخنوری مدلل می دارد.

ابوالمؤید بلخی

از شعرای معروف دیگر این عهد ابوالمؤید بلخی است که اشعاری از او در لباب الالباب آمده است.

ابوالمؤید از کسانی است که پیش از فردوسی به تصنیف شاهنامه پرداخته، نهایت اینکه شاهنامه مؤیدی به نثر بوده، نیز ابوالمؤید قصه یوسف و زلیخا را به پارسی نظم کرد.

شهید بلخی

دیگر از شعرای نامی دوره سامانی ابوالحسن شهید بلخی است. از برخی سخنان این شاعر چنین بدست می آید که خاطرش از اینکه قدر دانش و مرتبت دانشمندان کم، و ناز و نعمت نصیب بیخردان است آزرده

بود ، چنانکه بدین ابیات آن آزردهگی دل را بیان کرده :

دانشا چون دریغم آیی از آنک
بی بهایی ولیکن از تو بهاست
بی تو از خواسته مبادم گنج
همچنین زاروار با تو رواست
با ادب را ادب سپاه بس است
بی ادب با هزار کس تنهاست
بطوری که می بینیم شاعر بلند همت با وجود این دریغا گوئی و
تأسف ، باز نداری با ادب و دانش را به دارایی بی دانش ترجیح می دهد.
مضمون قسمتی از اشعار شهید می رساند که وی روح لطیف حساسی
داشته و از زشتیهای روزگار و خوار بودن دانش در اندوه بوده است و جهان
را کاشانه غم می دیده است . چنانکه گوید :

اگر غم را چو آتش دود بودی
جهان تاریک بودی جاودانه
در این گیتی سراسر گر بگردی
خردمندی نیایی شادمانه
نیز گوید :

دانش و خواسته است نرگس و گل
که به یک جای نشکفند بهم
هر که را دانش است خواسته نیست
هر که را خواسته است دانش کم
نیز قطعه زیر نمونه اندوهگینی اوست :

ابر همی گرید چون عاشقان
باغ همی خندد معشوق وار
رعد همی نالد مانند من
چونکه بنالم به سحرگاه زار
شهید با رودکی معاصر و مانند آن استاد به دربار امیر نصر بن احمد
سامانی منسوب بوده است . رودکی در وفات وی که به سال ۳۲۵ ه. ق. اتفاق
افتاده قطعه زیر را سروده است :

کاروان شهید رفت از پیش
وان ما رفته گیر و می اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم
وز شمار خرد هزاران بیش

عمارة مروزی

دیگر از گویندگان نامی عصر سامانی عمارة مروزی است که مقارن
اواخر آن عصر می زیسته است .

از ابیات کمی که از این شاعر خوش قریحه مانده ، پیداست که
مست زیبایی بوده و از نقش زمین و برف سیمین و شاخ بید و برگ لاله ذوق
می یافته است . در قطعه ای سپری شدن زمستان و آمدن بهار را اینگونه
وصف می کند :

جهان ز برف اگر چندگاه سیمین بود
ز مرد آمد و بگرفت جای توده سیم
بهارخانه کشمیریان به وقت بهار
به باغ کرد همه نقش خویشان تسلیم
به دور باد همه روی آبگیر نگر
پشیزه ساخته بر شکل پشت ماهی شیم
نیز در نظاره باغی که به یک سوی آن گلزار و به سوی دیگر بید
پرشاخسار بوده چنین گفته :

شاخ بید سبز گشته روز باد
چون یکی مست نوان سرنگون
لاله برگ لعل بنگر بامداد
چون سرشمشیر آلوده به خون
عمارة مروزی پندگویی و راهنمایی هم می کند و به آنان که فریفته
ظاهر جهان و مغرور اعزاز مردمانند گوید :

غره مشو بدان که جهانت عزیز کرد
ای بس عزیزا که جهان کرد زود خوار
مار است این جهان و جهانجوی مارگیر
وز مارگیر مار بر آرد شبی دمار

بود ، چنانکه بدین ابیات آن آزردهگی دل را بیان کرده :

دانشا چون دریغم آیی از آنک بی بهایی ولیکن از تو بهاست
 بی تو از خواسته مبادم گنج همچین زاروار با تو رواست
 با ادب را ادب سپاه بس است بی ادب با هزار کس تنهاست
 بطوری که می بینیم شاعر بلند همت با وجود این دریغ گویی و
 تأسف ، باز نداری با ادب و دانش را به دارایی بی دانش ترجیح می دهد.
 مضمون قسمتی از اشعار شهید می رساند که وی روح لطیف حساسی
 داشته و از زشتیهای روزگار و خوار بودن دانش در اندوه بوده است و جهان
 را کاشانه غم می دیده است . چنانکه گوید :

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک بودی جاودانه
 در این گیتی سراسر گر بگردی خردمندی نیایی شادمانه
 نیز گوید :

دانش و خواسته است نرگس و گل که به یک جای نشکند بهم
 هر که را دانش است خواسته نیست هر که را خواسته است دانش کم
 نیز قطعه زیر نمونه آندوهگینی اوست :

ابر همی گرید چون عاشقان باغ همی خندد معشوق وار
 رعد همی نالد مانند من چونکه بنالم به سحرگاه زار
 شهید با رودکی معاصر و مانند آن استاد به دربار امیر نصر بن احمد
 سامانی منسوب بوده است . رودکی در وفات وی که به سال ۳۲۵ هـ. ق. اتفاق
 افتاده قطعه زیر را سروده است :

کاروان شهید رفت از پیش وان ما رفته گیر و می اندیش
 از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش

عمارة مروزی

دیگر از گویندگان نامی عصر سامانی عمارة مروزی است که مقارن
 او آخر آن عصر می زیسته است .
 از ابیات کمی که از این شاعر خوش قریحه مانده ، پیداست که
 مست زیبایی بوده و از نقش زمین و برف سیمین و شاخ بیدو برگ لاله ذوق
 می یافته است . در قطعه ای سپری شدن زمستان و آمدن بهار را اینگونه
 وصف می کند :

جهان ز برف اگر چندگاه سیمین بود
 ز مرد آمد و بگرفت جای توده سیم
 بهارخانه کشمیریان به وقت بهار
 به باغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم
 به دور باد همه روی آبگیر نگر
 پشیزه ساخته بر شکل پشت ماهی شیم
 نیز در نظاره باغی که به یک سوی آن گلزار و به سوی دیگر بید
 پُرشاخسار بوده چنین گفته :

شاخ بید سبز گشته روز باد چون یکی مست نوان سرنگون
 لاله برگ لعل بنگر بامداد چون سرشمشیر آلوده به خون
 عمارة مروزی پندگویی و راهنمایی هم می کند و به آنان که فریفته
 ظاهر جهان و مغرور اعزاز مردمانند گوید :

غرّه مشو بدان که جهانت عزیز کرد
 ای بس عزیزا که جهان کرد زود خوار
 مار است این جهان و جهانجوی مارگیر
 وز مارگیر مار بر آرد شبی دمار

می دانیم که ابوبراهیم اسماعیل منتصر پسر نوح بن نصر شاهزاده
 غیور و جنگاور سامانی یکی از پهلوانان تاریخ میهن ما بوده و در حراست
 کشور و نگهداری خاندان شاهی و حفظ نام و نژاد فداکاریها کرده و سالها
 در میدان کارزار دلاوری نشان داده است. عماره به تأثیر کشته شدن چنین
 شاهزاده میهن دوستی به دست عرب (۳۹۵)، مرثیه زیر را ساخته :

از خون او چو روی زمین لعل فام شد

روی وفا سیه شد و چهر امید زرد

تیغش بخواست خورد همی خون مرگ را

مرگ از نهیب خویش مر آن شاه را بخورد

مرگ عماره بعد از سال ۳۹۵ هـ. ق. در اواخر قرن چهارم یا اوایل

قرن پنجم هجری اتفاق افتاد.

کسایبی مروزی

ابوالحسن مجدالدین اسحاق کسایبی مروزی از نامیان سخنگویان
 اواخر قرن چهارم بود و در نزد دانشمندان و گویندگان عصر منزلتی داشت.
 ولادت کسایبی، بنا بر ابیات ذیل، در سال ۳۴۱ هـ. ق. اتفاق افتاده است :

به سیصد و چهل و یک رسید نوبت سال

چهارشنبه و سه روز باقی از شوال

بیامدم به جهان تا چه گویم و چه کنم

سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال

وی عمری دراز کرد و شاعری شیعی بوده و ابیاتی در مدح علی (ع)

سروده است. و نیز از نخستین شاعران فارسی زبان است که قصاید دینی
 و مطالب حکمی و پندهای اخلاقی ساختند.

کسایبی با وجود توجه به معالی معنوی و اخلاقی، عالم حسن رافراش
 نکرده و جلوه های طبیعت را دریافته است. گاهی نیلوفر آبی را دیده و
 آنرا به تیغ آبداده و یاقوت آبدار تشبیه کرده؛ گاهی گل را عزیز شمرده و
 گل فروش را از اینکه چنان کالای لطیف را برای سیم می فروشد سرزنش
 نموده؛ دمی قطره باران را که بر ورق پیلگوش است به اشک چشم عاشق
 مانند کرده و برگ آنرا به سان پر باز سفیدی که لؤلؤ ناسفته ای به منقار
 برچیده باشد تصور نموده و دمی نیز به می و معشوق پرداخته است:

اینک مثالی چند از این اشعار وی :

نیلوفر کبود نگه کن میان آب

چون تیغ آبداده و یاقوت آبدار

همرنگ آسمان و بگردار آسمان

زردیش در میانه چو ماه ده و چهار

چون زاهبی که دو رخ اوسال و ماه زرد

وز مطرف کبود ردا کرده و ازار



گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت

مردم کریم تر شود اندر نعیم گل

ای گل فروش گل چه فروشی برای سیم

وز گل عزیز تر چه ستانی به سیم گل؟!



سرودگوی شد آن مرغک سرود سرای

چو عاشقی که به معشوق خود دهد پیغام

همی چه گوید ، گوید که عاشق شبگیر
بگیر دست دلارام و سوی باغ خرام

☆☆☆

بر پیلگوش قطره باران نگاه کن
چون اشک چشم عاشق گریان همی شده
گویی که پرّ باز سپید است برگ او
منقار باز لؤلؤ ناسفته بر چده

۴۳ رودکی سمرقندی

ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی در ناحیه رودک سمرقند تولد یافت . او را می توان نخستین شاعر بزرگ ایران شمرد زیرا نه تنها از آن سخنگوی بیشتر از سابقین و معاصرانش اشعاری که دلیل فضل و بلندی خیال او می باشد باقی مانده است ، بلکه تمام تذکره نویسان او را به همین صفت شناخته اند . بعلاوه عده زیادی از شعرا خصوصاً معاصران او مانند شهید بلخی و معروفی بلخی و دیگران او را ستوده حتی آنانی که خود را از سخن سرایان بزرگ دانسته اند با رودکی رقابت جسته اند .

سبک و افکار رودکی - رودکی در فنون سخن و انواع شعر مانند قصیده و رباعی و مثنوی و قطعه و غزل مهارت داشت و در هر طرز بخوبی کامیاب گردید و مخصوصاً در قصیده سرایی پیشرو دیگران بود . می توان گفت نخستین شاعر بعد از اسلام است که قصیده عالی و محکم ساخته و اشعار حکیمانه بیادگار نهاده است . از جمله قطعه های پندآمیز او یکی این است :

زمانه پندی آزاده وار داد مرا
زمانه را چونکو بنگری همه پند است
بدروز نیک کسان گفت غم مخور زنهار
بسا کسا که به روز تو آرزومند است

در این مضمون اشعار بسیار از او نقل شده و نشان می دهد که شاعر در مقابل غم و اندوه روزگار دل قوی و فکر توانا داشته و در هر فرصت شخص را به بردباری دعوت می کرده است : مرد باید مانند کوه بر جای بماند و موجهای حوادث را بی اندیشه و لرز از خود بگذراند . این معانی مخصوصاً از يك قصیده شیوای او که به مناسبت مرگ یکی از بزرگان برای دلداری در برابر آسیب روزگار و تشویش افکار ساخته است پیداست . اینک چند بیت از آن قصیده :

ای آن که غمگنی و سزاواری و اندر نهان سیرشک همی باری
رفت آن که رفت و آمد آن آمد بود آن که بود خیره چه غم داری
هموار کرد خواهی گیتی را گیتی است کی پذیرد همواری
رو تا قیامت آید زاری کن کی رفته را به زاری باز آری
مستی مکن که نشنود او مستی زاری مکن که نشنود او زاری
اندر بلای سخت پدید آید فضل و بزرگمردی و سالاری
از زندگی درازی که ظاهراً نصیب این شاعر شده و از اشعار فرح بخشی که سروده پیداست که او گفته های خود را بکار بسته و تندرست و شادمان زیسته است ، و اگر قصه کور بودن او صحیح باشد ، چنانکه گفته اند ، بردباری و سبک روحی او بیشتر در نظر جلوه می کند و معلوم می گردد که چگونه روشنایی درون ، تاریکی برون را از میان برده است . برای

رسیدن بدین توانایی و سعادت ، شاعر چهار وسیله اندیشیده است که در واقع آنرا چهار رکن زندگی توان نامید و آن عبارت است از خرد و تندرستی و نیکخویی و نیکنامی، چنانکه گوید :

چهار چیز مر آزاده را ز غم بخرد

تن درست و خوی نیک و نام نیک و خرد

هر آن که ایزدش این هر چهار روزی کرد

سزد که شاد زیند جاودان و غم نخورد

رودکی با اینکه مارا به زنده دلی و شادی و استفاده از نعمتهای این جهان دعوت می کند ، از طرف دیگر می گوید نباید فریب شکوه و جلوه آنرا خورد و مغرور نعمت و جاه گردید :

مهران جهان همه مردند مرگ را سرفرو همی کردند
زیر خاک اندرون شدند آنان که همه کوشکها بر آوردند
از هزاران هزار نعمت و ناز نه به آخر بجز کفن بردند ؟
اگر مرد ، نیکی و خدمت و مردانگی را فراموش کند و دنیاگیر
و خودپرست گردد عاقبت همین دنیا او را از پای در می آورد . پس باید
در روزگار کوتاه عمر خوش زیست ولی بیدار بود.

ریا و دورویی و خوش ظاهری و بد باطنی در مذهب خردمندان مذموم است . چه فایده که شخص روی به محراب نهد ولی دلش جای دیگر باشد :

روی به محراب نهادن چه سود دل به بخارا و بتان طراز
ایزد ما وسوسه عاشقی از تو پذیرد نپذیرد نماز
چنانکه گفته شد رودکی در قصیده استاد بود و به سبک خاص زمان

شعر می سرود که آن را اکنون سبک خراسانی یا سبک ترکستانی خوانیم و از خواص آن یکی سادگی و در عین حال متانت و استحکام است . از قصایدی که از او مانده یکی آن است که با مطلع زیر آغاز می کند :

مادری را بکرد باید قربان بچه او را گرفت و کرد به زندان

از قصیده های دیگر رودکی آن است که در روزگار پیری در شرح

حال خود ساخته و در آن از نشاط ایام جوانی و ضعف پیری سخن رانده

است . در ضمن همین قصیده از شاعری و نفوذ سخن و شیوع شعر خود نیز

یاد می کند . اینک چند بیت از آن :

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود

نبود دندان لابل چراغ تابان بود

سپید سیم رده بود و دَر و مرجان بود

ستاره سحری بود و قطره باران بود

دلم خزانه پر گنج بود گنج سخن

نشان نامه ما مهر و شعر عنوان بود

همیشه شاد و ندانستی که غم چه بود

دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود

بسا دلا که به سان حریر کرده به شعر

از آن سپس که بکردار سنگ و سندان بود

عیال نه ، زن و فرزند نه ، مؤونت نه

از این ستم دلم آسوده بود و آسان بود

تورودکی را ای ماهر و کنون بینی
 بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود
 بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی
 سرود گویان گویی هزار دستان بود
 همیشه شعر ورا زی ملوک دیوان است
 همیشه شعر ورا زی ملوک دیوان بود
 شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت
 شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود
 که را بزرگی و نعمت زاین و آن بودی
 ورا بزرگی و نعمت ز آل سامان بود
 کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم
 عسا بیار که وقت عسا و انبان بود
 از هنرهای بزرگ رودکی که جمله نویسندگان از آن سخن
 رانده اند موسیقی دانی و نغمه سرایی اوست چنانکه خود گوید :
 رودکی چنگ برگرفت و نواخت باده انداز کو سرود انداخت
 رودکی در خدمت شاهان سامانی شعر می سرود و آن را به آواز
 می خواند و بر چنگ می نواخت ؛ و در تأثیر آواز و نفوذ سخن او همین
 بس که چون **نصرین احمد سامانی** در سفر خود بخارا را فراموش کرد ،
 درباریان وی که آرزوی یار و دیار در دل داشتند چون خود جرأت
 نکردند ، به رودکی توسل جسته از او درخواست نمودند تا امیر را به
 عزیمت بخارا برانگیزد . او شعری گفت و نزد امیر آمده چنگ برگرفت
 و آن را که مطلعش نقل می شود آغاز کرد و تا آخر بخواند :

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی
 و بدین وسیله در دل امیر راه یافت و او را آنچنان به شور و طرب
 آورد که امیر بی موزه به سوی بخارا رهسپار شد .

یکی از آثار مهم رودکی منظومه **کلیله و دمنه** بود که اصل آن را
 دانشمند ایرانی **ابن مقفع** از پهلوی به عربی نقل کرده بود . این منظومه
 از میان رفته و ابیاتی از آن باقی مانده است . وفات رودکی را سال ۳۲۹

ه . ق . ضبط کرده اند . **ابو منصور محمد بن احمد دقیقی طوسی**

ابو منصور **محمد بن احمد دقیقی** آخرین شاعر بزرگ دوره سامانی
 بود و توان گفت در میان سخنگویان دوره سامانی پس از رودکی مقام
 دوم از آن این شاعر است . روزگار شهرت او مصادف بود با دوره سلطنت
منصور بن نوح (۳۵۰ - ۳۶۵ ه . ق .) و **نوح بن منصور (۳۶۵ -**
۳۸۷ ه . ق .) .

شهرت این شاعر عمده به واسطه شاهنامه اوست که به امر نوح
 ابن منصور هشتمین امیر سامانی به نظم آن شروع کرد و در این کار پیشرو
 حکیم فردوسی است ، ولی قسمتی از شاهنامه را پایان نیاورده بود که در
 جوانی به دست غلامی کشته شد . دور نیست که مرگ ناگهانی شاعر در
 اوایل سلطنت امیر نوح بن منصور یعنی در حدود ۳۶۷ - ۳۷۰ ه . ق .
 اتفاق افتاده باشد . از فحوای سخن **فردوسی** که نخستین نظم کامل شاهنامه
 را در همان سنوات شروع کرده معلوم می گردد که آن هنگام چند سال
 بعد از وفات دقیقی بوده است . در شمار اشعار شاهنامه دقیقی روایات
 مختلف است ولی آنچه بعد از مرگ او بطور تحقیق موجود بوده هزار

بیت است ، زیرا فردوسی آنها را عیناً در شاهنامه خود آورده و تصریح کرده که تمام گفته دقیق همین بوده است . دقیقی در این هزار بیت از داستان **گشتاسب** و ظهور **زرتشت** سخن گفته و با اندازه ای زرتشت را ستوده است که معلوم می دارد علاقه و احترام خاصی نسبت به دین باستان ایرانیان داشته است .

از **قصاید** معدود دقیقی که بدست آمده پیداست که **سبک** و روشی خاص داشته و سخنش پخته و آماده بوده است . وی در ضمن قصیده از پند و راهنمایی و ترویج صفات مردانگی خودداری نکرده است .

اینک نمونه ای از اشعار او :

ز دو چیز گیرند مر مملکت را
یکی پرنیانی یکی زعفرانی
یکی زرّ نام ملک بر نوشته
دگر آهن آبداده یمانی
کرا بویه وصلت ملک خیزد
یکی جنبشی بایدهش آسمانی
زبانی سخنگوی و دستی گشاده
دلی همش کینه همش مهربانی
که مملکت شکاری است ، کورا نگیرد
عقاب پرنده نه شیر ژبانی
دو چیز است کورا به بند اندر آرد
یکی تیغ هندی دگر زرّ کانی
به شمشیر باید گرفتن مر او را
به دینار بستنش پای ار توانی
کرا بخت و شمشیر و دینار باشد
و بالا تن تهم و نسبت کیانی
خرد باید آنجا و جود و شجاعت
فلک کی دهد مملکت رایگانی!
در وصف بهار گوید :

برافگند ای صنم ابر بهشتی
زمین را خلعت اردیبهشتی
بهشت عدن را گلزار ماند
درخت آراسته حور بهشتی

۱ - در تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر ذبیح الله صفا این مصراع چنین است :
نباید تن تیر و پشت کیانی .

زمین بر سان خون آلوده دیبا
هو بر سان نیل اندوده وشتی
به طعم نوش گشته چشمه آب
به رنگ دیده آهوی دشتی
چنان گردد جهان هزمان که گویی
پلنگ آهونگیر دجز به کشتی...
جهان طاووس گونه شد به دیدار
به جایی نرمی و جایی درشتی
بدان ماند که گویی از می و مشک
مثال دوست بر صحرا نوشتی
زگیل بوی گلاب آید بدان سان
که پنداری گل اندر گیل سرشتی..

۵۶۷ / ۱ / ۱۱

نثر دوره سامانی

نثر فارسی در عصر سامانیان مانند نظم رو به ترقی نهاد و دانشمندان تألیفاتی کردند که قسمتی از آنها از بین رفته و قسمتی از آسیب مصون مانده است ، از جمله آنها **مقدمه شاهنامه ای** است که به امر **ابومنصور بن عبدالرزاق حاکم طوس** (در حدود ۳۴۹ هـ . ق.) نوشته شده است . دیگر کتاب **سودمند ترجمه تاریخ طبری** است که مترجم آن **ابوعلی محمد بلعمی** وزیر **عبدالملک بن نوح** (۳۴۳-۳۵۰ هـ . ق.) و **منصور بن نوح** (۳۵۰-۳۶۶ هـ . ق.) بوده و آن را در حدود ۳۵۲ هـ . ق. به حکم امیر منصور به پارسی نقل کرده است . کتاب مزبور به نثر ساده و روانی است و شیوه نویسنده گی آن عصر را نشان می دهد .

دیگر از نوشته های فارسی منثور عصر سامانی **ترجمه تفسیر طبری** است که نیز به امر منصور بن نوح توسط نخبه ای از علمای ماوراءالنهر بعمل آمده است . دیگر از آثار این دوره کتاب « **حدود العالم من المشرق الی المغرب** » می باشد . این کتاب در سال ۳۷۲ هـ . ق. تألیف شده ، مؤلف آن معلوم نیست و به نثر ساده و فصیح و درباره علم جغرافیا نوشته شده

است . گذشته از اینها ، یک نسخه خطی ترجمه و تفسیر قرآن باقی مانده است که بعضی از مستشرقین تصور می کنند که از دوره سامانی باشد .
اینک چند جمله بروجه نمونه از هر یک نقل می شود .
از مقدمه شاهنامه ابومنصوری :

« سپاس و آفرین خدای را که این جهان و آن جهان را آفرید و ما بندگان را اندر جهان پدیدار کرد و نیک اندیشان را و بدکرداران را پاداش و پادافراه برابر داشت ، و درود بر برگزیدگان و پاکان و دینداران باد خاصه بر بهترین خلق خدا محمد مصطفی و بر اهل بیت و فرزندان او باد .

آغاز کار شاهنامه از گردآوریده ابومنصور المعمری دستورا بومنصور عبدالرزاق عبدالله فرخ ، اول ایدون گوید در این نامه که تا جهان بود مردم گرد دانش گشته اند و سخن را بزرگ داشته ، و نیکوترین یادگاری سخن دانسته اند ... »

از ترجمه تاریخ طبری :
« سپاس و آفرین مر خدای کامران و کامگار و آفریننده زمین و آسمان را و آنکش نه همتا و نه انباز و نه دستور و نه نه زن و نه فرزند . همیشه بود و همیشه باشد و برهستی او نشانهای آفرینش پیداست ، آسمان و زمین و شب و روز و آنچه بدو اندر است . و چون به خرد نگاه کنی بدانی که آفرینش او برهستی او گواست و سپاس وی بر بندگان وی پیداست ... » .
از ترجمه تفسیر طبری :

« این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه ترجمه کرده به زبان پارسی دری ، راه راست ، و این کتاب

را بیاوردند از بغداد ، چهل مصحف بود نبشته به زبان تازی ، و به اسنادهای دراز بود و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل رحمه الله علیه اجمعین ، و چنان خواست کی مرین را ترجمه کنند به زبان پارسی ، پس علمای ماوراءالنهر را گرد کرد و این از ایشان فتوی کرد کی روا باشد که ما این کتاب را به زبان پارسی گردانیم ... » .

علمای عربی نویسنده ایرانی در دوره سامانی

سامانیان که مانند طاهریان و صفاریان معاصر عباسیان بوده اند گذشته از اینکه به ادبیات فارسی رونقی دادند ، اشعار و ادبیات عربی را تشویق کردند . به هر صورت خواه در دربار سامانی و خواه در خارج آن بزرگان ایرانی در هر شعبه از علوم این عصر آثار مهمی بوجود آوردند مخصوصاً ، بطوری که در سابق نیز اشارت رفت ، دربار سامانی مجمع شعرا بود و بسیاری از ایشان به عربی شعر می گفتند و بعضی تألیفات بدان زبان داشتند و آنرا ترویج می کردند .

علمای ایرانی که در آن عصر به عربی تألیفات نموده اند بسیارند و کافی است که در تاریخ و ادب ابن قتیبه و ابوحنیفه دینوری و حمزه اصفهانی و طبری و در حدیث محمد بن یعقوب کلینی و ابن بابویه و در طب محمد بن زکریای رازی و در موسیقی و ادب اسحاق موصلی و در ریاضی و نجوم ابو معشر را نام بریم .

ابن قتیبه در ادب و تاریخ تألیفات معروف دارد ، مانند کتاب الشعر والشعراء و عیون الاخبار و ادب الکاتب . وفات او را سال ۲۷۶ هـ . ق . نوشته اند .

دینوری هم عصر و هموطن ابن قتیبه و کتاب **اخبار الطوال** او معروف است. کتابهای دیگر نیز در علوم و تاریخ و سیاست و ادب تألیف کرده است. تاریخ وفات او را در حدود ۲۸۱ ه. ق. گفته اند.

حمزه اصفهانی در لغت و تاریخ استاد بوده و تألیفات داشته است. کتاب تاریخ او موسوم به **سنی ملوک الارض و الانبیاء** معروف است. نیز کتابی در تصحیف از او باقی است. وفاتش در ۳۵۰ یا ۳۶۰ ه. ق. اتفاق افتاد.

محمد جریر طبری از اهل طبرستان بود و از آثار او تاریخ عمومی مفصل معروف به **تاریخ طبری** و تفسیر قرآن موسوم به **تفسیر طبری** است که هر دو را به امر **منصور بن نوح** سامانی، چنانکه گذشت، به پارسی نقل کرده اند. طبری در ۳۱۰ ه. ق. وفات یافت.

ابن فقیه همدانی از جغرافی دانان مشهور بود و در حدود سال ۲۹۰ ه. ق. کتاب **البلدان** را تألیف کرد.

محمد بن یعقوب کلینی از نامیان محدثین شیعه بود. تألیف مهمش در حدیث کتاب **کافی** است. کلینی در سال ۳۲۹ ه. ق. درگذشت.

محمد بن علی معروف به **ابن بابویه** و ملقب به صدوق از اهل قم و از سران فقهای شیعه محسوب است. کتاب **مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه** او از مراجع فقه شیعه است. وفات او را در سال ۳۸۱ ه. ق. نوشته اند.

اسحاق موصلی - ابو محمد اسحاق بن ابراهیم موصلی اصلاً ایرانی و از خاندانهای محترم ایران بود و به مناسبت مولد خود که موصل است به موصلی شهرت یافت. ابراهیم از موسیقی دانهای بزرگ عصر خود بشمار می رفت، ولی اسحاق از پدر بیشتر ترقی کرد و بی آنکه علم موسیقی

را تحصیل نماید یا از ریاضی مطلع باشد به نکا و هوش فطری قواعد و اصول موسیقی را چنان تنظیم کرد که از علم موسیقی یونان که در همان عصر ترجمه می شد باز پس نمی ماند.

وی گذشته از موسیقی در فن **حدیث و لغت و نحو** استاد بود و نیز شعر خوب می سرود. اسحاق به جهت فضایل مایل نبود به موسیقی مشهور شود و می خواست با اصحاب فقه یا ادب به مجالس خلفا درآید و سرانجام مأمون او را با رجال ادب و فقه بار داد. اسحاق موصلی در حدود سالهای ۲۳۵ و ۲۳۶ ه. ق. وفات یافت.

ابومعشر بلخی - جعفر بن محمد بن عمر منجم معروف به ابو - معشر از مشاهیر منجمین و دانشمندان قرن سوم هجری است. ابتدا در سلك اصحاب حدیث بود و با **یعقوب بن اسحاق کندی** فیلسوف مشهور عرب معارضه می نمود و او را به تعلیم و تعلم فلسفه نکوهش می کرد و عوام بغداد را براو می شورانید. یعقوب در خفا کسان گماشت تا او را به حساب و هندسه متوجه ساختند و ابومعشر بلخی این دو علم را نیک فرا گرفت و بعد از آن به علم نجوم پرداخت و در آن مهارت بسیار یافت. ابومعشر قریب چهل کتاب در علم نجوم تألیف کرده است. وی نزدیک صدسال عمر کرد و سرانجام به سال ۲۷۲ ه. ق. درگذشت.

۵۴/۱۲/۱۷
روز شنبه
محمد زکریای رازی

ابوبکر محمد بن زکریای رازی از اهل ری و از بزرگان حکما و علما بود. تولدش در حدود ۲۴۰ ه. ق. در ری اتفاق افتاد. این دانشمند بزرگ و پزشک نامی نه تنها در علوم ادب و حکمت تتبع نمود و تألیفات فراوانی کرد بلکه در علم پزشکی مقامی بزرگ داشت. در ری

وبغداد طبابت کرد و در بیمارستانهای این دوشهر به آزمایشها پرداخت . بیشتر تحقیقات و تحصیلات استاد در بغداد بود و در بیمارستان آنجا ریاست داشت . اقامتش در این شهر که مرکز علوم اسلامی بود میان سالهای ۲۷۵ - ۲۸۹ ه . ق . بوده است .

یکی از تألیفات معروف او در طب کتاب **حاوی** است که در واقع آن را جامع علوم طبّی زمان باید دانست . دیگر کتاب **لطب المنصوری** است که آن را به نام **منصور بن اسحاق** سامانی حاکم ری تألیف کرد . رازی در شیمی و تجزیه و ترکیب ادویه و عناصر مهارتی بسزا داشت و در ردیف نخستین شیمی دانان عصر خود بود و از این رو در تاریخ شیمی جهان مقامی بلند دارد ، وفات رازی در حدود ۳۱۳ یا ۳۲۰ ه . ق . اتفاق افتاد .

۲ - دوره غزنوی - عهد فردوسی

دوره عظمت غزنویان با روزگار شهرت **فردوسی** مقارن است و اگر چه آن دوره علمای نامی داشته است که در علوم و ادبیات استادان عصر بوده اند ، ولی جای آن است که به ملاحظه ادبیات ملی ، فردوسی را محور این عهد قرار دهیم ، زیرا فردوسی نخستین سخن سرای بزرگ ایران است که بعد از استیلای عرب و فراموش شدن افکار و آثار ملی شاهنامه را که پیش از او دقیقاً و دیگران شروع کرده و ناقص گذاشته بودند از نو آغاز کرده بیابان رسانید و بدین واسطه داستان باستان را به خاطرها آورد و تاریخ روزگار گذشته را زنده کرد ، چنانکه خود گوید :

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
در این عهد علم و ادب رواج یافت . امرا و وزرا که بعضی از آنان مانند **قابوس و شمسیر و صاحب بن عبّاه** خود نیز از دانشمندان بشمار

می رفتند فضلا را تشویق و حمایت می کردند . مناطق اقتدار و پایتختهای آنان مانند بخارا و سمرقند و طبرستان و ری و اصفهان مراکز علم و ادب و محافل دانشمندان بود .

در همین عهد بود که سلسله غزنوی به کوشش **سلطان محمود** به اوج بزرگی رسید و شهر **غزنه** مرکزی تازه برای علوم و ادبیات گردید و سخن شناسان بدانجا گرد آمدند .

شهرت غزنویان با ترقی **البتگین** یکی از غلامان سامانیان آغاز شد . بعد از آن **کارسبکتگین** غلام و داماد او بالا گرفت و در ۳۸۴ ه . ق . از جانب **نوح بن منصور** سامانی امارت خراسان یافت . اقتدار غزنویان در دوره **محمود پسر سبکتگین** بود که در سال ۳۸۹ ه . ق . در بلخ جلوس کرد و تا وفاتش که در ۴۲۱ ه . ق . اتفاق افتاد سلطنت نمود . محمود استعداد نظامی داشت و در اندک مدت قویترین حکمران خطه ایران گردید و در هند فتوحات کرد و از معابد آنجا مانند **سومنات** و غیره خزاین بیاورد . این پادشاه به حمایت مذهب سنت برخاست و تعصب بسیار نشان داد و پیروان مذاهب دیگر مخصوصاً **اسماعیلیه** را سخت دنبال و سیاست کرد .

محمود به زبان و ادبیات فارسی مانند بعض دیگر از پادشاهان غزنوی خدمت کرد ، و شعرا و ادبا را حرمت گذاشت ؛ و بی جهت نیست که سخنگویان بزرگ مانند **عنصری و فرخی و فردوسی** او را مدح کرده اند . گویند قریب چهار صد تن از شاعران در دربار وی گرد آمده بودند . گویا محمود خود نیز به پارسی شعری ساخته و در نثر فارسی دست داشته است . با این همه نباید در هنرپروری و قدرشناسی وی مبالغه

کرد . بعضی از محققین دور می دانند که سلطان محمود در فارسی به اندازه کافی دارای ذوق بوده و به دقایق ادبی پی برده و قدر سخن را آن طور که باید و شاید شناخته باشد ، چنانکه قدر سخنگوی بزرگی مانند فردوسی را شناخت . بعلاوه محمود به آن حد که مدایح شاعران دربار می رساند سخنی و زربخش نبوده و سیم و زر را گاهی به دانش و هنر برتری می داده است ، چنانکه فردوسی را هم بدین سبب از خود رنجاند . می توان گفت محمود در حمایت شعرا و نویسندگان تقلید شاهان سامانی را می نموده و می خواسته است که شعرا او را با سخنان نیکو ستوده یمین دولت و امین ملتش دانند و حامی دین و سلطان مسلمینش خوانند . بعضی از اعقاب محمود مانند **سلطان مسعود** و **ابراهیم** و **بهرامشاه** نیز طرفدار گویندگان و ادیبان بودند ولی در این کار به پایۀ محمود نرسیدند مخصوصاً که غزنویان مورد هجوم سلجوقیان گردیدند و از ترویج عام و ادب بازماندند .

اینک چند تن از نامیان شعرای دربار غزنوی را بر وجه اختصار نام می بریم تا پایان سخن را به بزرگترین آنان یعنی فردوسی برسانیم:

عنصری ۵۲۱/۱۸

ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری در حدود ۳۵۰ ه . ق . توگد یافت . اصلش از بلخ بود و چنانکه گفته اند پدرش پیشۀ بازرگانی داشته و او نیز خود به شغل پدر اشتغال می کرد تا در سفری دچار راهزنان شد و سرمایه اش از دست رفت . بعد از این واقعه درصدد تحصیل دانش برآمد و کسب هنر نمود و شهرت یافت و سرانجام به واسطه امیر نصر برادر کهنتر سلطان محمود که از ممدوحان اوست به خدمت آن پادشاه رسید .

عنصری روز بروز پیش سلطان تقرّب جست تا لقب ملك الشعرايي یافت و طرف توجه و مورد احسان سلطان واقع گشت و تمام شعرای دربار احترام او را واجب شمردند و روز بروز به مقام و مرتبت افزود و مانند رودکی جاه و مال بسیار بهم رسانید ، چنانکه خاقانی گفته :

شنیدم که از نقره زد دیگدان ز زر ساخت آلات خوان عنصری
 قسمت عمده اشعار عنصری قصاید اوست که اغلب آنها را در مدح سلطان محمود غزنوی و برادر او امیر نصر و پسرش سلطان مسعود و برادرش امیر یوسف گفته و اعمال و اوصاف و فتوحات آنان را شرح کرده است . و الحق در اغلب آن قصاید داد سخن داده و معانی دقیق را در قالب عبارات محکم و نغز و روان آورده و کلمات را با حسن انسجام ادا کرده است . وی بطور حتم از مدیحه سرایان درجه اول بوده است ، و بی جهت نیست که معاصر او منوچهری که خود از استادان بود او را ستوده و در خطاب به شمع گفته است :

تو همی تابی و من بر تو همی خوانم بمهر

هر شبی تا روز دیوان ابوالقاسم حسن

اوستاد اوستادان زمانه عنصری

عنصرش بی عیب و دل بی غش و دینش بی قتن

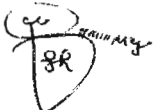
شعر او چون طبع او هم بی تکلف هم بدیع

طبع او چون شعر او هم با ملاحظت هم حسن

نعمت فردوس يك لفظ متینش را ثمر

گنج باد آورد يك بیت مدیحه اش را ثمن

تا همی خوانی تو ایاتش همی خایی شکر
تا همی گویی تو ایاتش همی بویی سمن
توان گفت پیش از عنصری قصیده سرای معروفی که با او برابری
تواند نیامده بود مگر رودکی که وی را سبقت و فضل و کمال بود و عنصری
خود به فضل و برتری او اقرار داشت .
چنانکه گفته شد، هنر نمایی عنصری عمده در مدیحه سرایی اوست
و قسمت عمده مدایح او متوجه سلطان محمود و جنگها و دلیریهای این
پادشاه است. در سفرهای وی شاعر ملتزم رکاب بوده و از این رو وقایع را
مشاهده کرده و ممدوح خود را با وصفهای عالی و مزیت‌های دقیق خیالی
متصف ساخته است .
از این شاعر غیر از فن خود که مدیحه سرایی است انتظاری نباید
داشت، و چنانکه گفته شد الحق در این فن تواناست یعنی کلمات برگزیده
و مفید معنی را با حسن انتخاب و صفای قریحه نیک بهم پیوند داده و
معانی دقیق و شعر شیوای رشیدی بوجود آورده است . شعرش نه مانند
شعر فرخی ساده است و نه مثل بعضی اشعار منوچهری دارای تنافر لغات
و دشوار و ناهنجار ، بلکه استوار و متین و در عین حال صاف و روان و
مانند آب در جریان است. بیشتر قصاید او شاهد این قول است.
اینک چند بیت از مدیحه‌ای که سازش کلمات و آهنگ لغات و
اتساق صفات را به نیکی نشان می‌دهد نقل می‌شود ، در این ابیات وصفی
شیوا از شمشیر سلطان می‌کند و سپس به ستایش خود او گریز می‌زند :
چپست آن آبی چو آتش و آهنی چون پرنیان
بی‌روان تن پیکری پاکیزه خون در تن روان

۱۱۴۵ رقیع روز ۵، ۴، ۸ مصروف با
۲۵، بیست و پنج رباعی روز خدمت سرعازی (بزرگواران مشهور)
۵۹-  بعضی مصنفان رنگت

ار بجنابانیش آب است ار بلرزانی درخش
ار بیندازیش تیر است ار بخمائی گمان
آینه دیدی برو گسترده مروارید خرد
ریزه الماس دیدی بافته بر پرنیان
بوستان دیدار آتشکار نشناسد خرد
کآتش افروخته است آن یا شکفته بوستان
تا به دست شاه مار باشد بی‌فسون
کشتن بدخواه او را نیز باشد بی‌فسان
شاه گیتی خسرو لشکرکش و لشکر شکن
سایه یزدان شه کشورده کشورستان
زیر کردارش بزرگی زیر گفتارش خرد
زیر پیمانش سپهر و زیر فرمانش جهان
پست گشته راستی از نام او گردد بلند
پیر گشته مردمی از یاد او گردد جوان
ای خرد را جان و جان را دانش و دل را امید
پادشاهی را چراغ و نیکنامی را روان
بر سپهر مهر مهری بر نگین دادمهر
در سر گفتار چشمی در تن کردار جان
کوه‌کان باد وزان گردد به جنبش اسب توست
کوه گردد زیر زین و باد گردد زیر ران
کارخواهی کاربخشی کاربندی کارده
کار بینی کار جویی کار سازی کاردان

شادی و شاهی تو داری شادباش و شاه باش
جامه شادی تو پوش و نامه شاهی توخوان
در برخی از اشعار او اشاراتی به مزایای اخلاقی هست چنانکه در
ضمن مدح، ممدوح را به شجاعت و دانش و دادتشویق می کند، و بسا که
فواید اجتماعی نیز از آن حاصل می گردد، در قصیده ای گوید:

چهار وقتش پیشه چهار کار بود
کسی ندید و نبیندش از این چهار جدا
به وقت قدرت عفو و به وقت زلت رحم
به وقت تنگی رادی به وقت عهد وفا
در قصاید دیگر نیز این سنخ ابیات پندآمیز دیده می شود، مانند
ابیات ذیل:

چو مرد پرهیز از خویش ایمنی دارد
رود به دیده دشمن به جستن پیکار
نه رهنمای بکار آیدش نه اخترگر
نه فالگوی بکار آیدش نه خوابگزار

☆☆☆

کسی که بر تو مزور کند حدیث کسان
دهان آن کس پر خاک باد و خاکستر
کسی که مایه ندارد سخن چه خواهد گفت
چگونه پرد مرغی که بسته دارد پر

☆☆☆

به باز گفت همی زاغ هر دو یارانیم
که هر دو مرغیم از جنس واصل یکدیگر
جواب داد که مرغیم جز به جای هنر
میان طبع من و تو میانه بیست مگر
خورد از آنکه بماند ز من ملوک زمین
تو از پلیدی و مردار پرکنی ژاغر

☆☆☆

نه هر که قصد بزرگی کند چنو باشد
نه هر که کان کند او را به گوهر آید کار

☆☆☆

عجب مدار که نامرد مردی آموزد
از آن خجسته رسوم و از آن ستوده سیر
به چندگاه دهد بوی عنبر آن جامه
که چند روز بماند نپاده با عنبر
دلی که رامش جوید نیابد او دانش
سری که بالش جوید نیابد او افسر
ز زود خفتن و از دیر خاستن هرگز

نه ملک یابد مرد و نه بر ملوک ظفر
عنصری گذشته از قصیده و غزل و رباعی، در مثنوی نیز مهارت
داشته و گویا قصه واق و عذرا را نخست او بنظم کشیده است. همچنین
مثنویهای دیگر مانند: سرخ بت و خنک بت و شاد بهر و عین الحیات
به او نسبت داده شده است. عنصری به سال ۴۳۱ ه. ق. بدرود زندگی

گفت .

عسجدی

ابونظر عبدالعزیز بن منصور مروزی متخلص به عسجدی از معاصران
 عنصری و از شعرای معروف دربار غزنوی بود . او نیز قصایدی در مدح
 محمود ساخته ولی افسوس چیز بسیاری از آنها بهما نرسیده است . گرچه
 تذکره نویسان او را از عطایای سلطان بهره مند دانسته اند ولی از فحواى
 کلام خودش معلوم می شود که جاه و رفاه عنصری را نداشته و در زحمت
 بوده است ، چنانکه خود گوید :

فغان ز دست ستمهای گنبد دوار فغان ز سفلی و علوی و ثابت و سیار
 چه اعتبار بر این اختران نامسعود چه اعتماد بر این روزگار ناهموار!
 جفای چرخ بسی دیده اند اهل هنر از آن بهره شکایت نمی کنند احرار
 عسجدی غیر از مدیحه ، اشعار دیگر سروده است و از قطعات
 معدودی که باقی است پیدا است که وی در سخن قدرت داشته و در وصف و
 تشبیه ماهر بوده است . قصیده ای شیوا از او در مدح فتح سومنات نقل
 شده است که ایات ذیل از آن نقل می شود :

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد
 کردار خویش را علم معجزات کرد
 آثار روشن ملکان گذشته را
 نزدیک بخردان همه از مشکلات کرد
 زدود ز اهل کفر جهان را بر اهل دین
 شکر دعای خویشان از واجبات کرد

محمود شهریار کریم آن که ملك را

بنیاد بر محامد و بر مكرمات كرد
 شطرنج ملك باخت ملك با هزار شاه
 هر شاه را به لعب دگر شاه مات كرد
 شاهها تو از سكندر بیشی بدان جهت
 كو هر سفر كه كرد به دیگر جهات كرد
 عین الرضای ایزد جویی تو در سفر
 باز او سفر به جستن عین الحیات كرد

وفات او را ۴۳۲ هـ . ق . نوشته اند که تصادف می کند با سال وفات
 سلطان مسعود غزنوی . با اینکه دیوانی به او نسبت داده اند که گویا سه
 هزار بیت داشته است ، اکنون جز اشعاری چند از قصیده و قطعه و مثنوی
 که در تذکره ها به نام او یافته می شود چیزی به دست نیست .

غضایری رازی

دیگر از معاصران عنصری ابوزید محمد بن علی غضایری رازی
 (متوفی به سال ۴۲۶ هـ . ق .) است که از مردم ری بوده و در آن شهر
 بسر می برده و به دربار بهاءالدوله دیلمی انتساب داشته و مداح او بوده
 است . غضایری در قصیده توانا بود و در مدح مبالغه می کرد . شهرت وی
 به واسطه قصیده ای است در مدح سلطان محمود که چند بیت از آن در
 زیر نقل می شود :

اگر کمال به جاه اندر است و جاه به مال
 مرا بین که بینی کمال را به کمال

من آن کسم که به من تا به حشر فخر کند
 هر آنکه بر سر يك بيت من نویسد قال
 همه کس از قبیل نیستی فغان دارند
 گه ضعیفی و بیچارگی و سستی حال
 من آن کسم که فغانم به چرخ زهره رسید
 ز جود آن ملکی کیم ز مال داد ملال
 روا بود که ز بس بار شکر نعمت شاه
 فغان کنم که ملالم گرفت زین اموال ...
 بس ای ملک که نه لؤلؤ فروختم به سلم
 بس ای ملک که نه گوهر فروختم به جوال
 بس ای ملک که از این شاعری و شعر مرا
 ملک فریب بخوانند و جادوی محتال ...

شاعر در این قصیده از لیاقت خود و سخاوت سلطان و حسد حاسدان
 سخن گفته است. **عنصری** با قصیده‌ای به همان وزن بدو پاسخ داده و غضایری
 نیز به وی جواب ساخته است. قصاید غضایری از لحاظ مقایسه سبک
 شیوه زمان خواندنی است.

فرّخی

از شعرای بزرگ دربار سلطان **محمود** یکی نیز ابوالحسن **علی بن**
جولوغ متخلص به فرّخی است که به سال ۴۲۹ ه. ق. وفات یافت وی
 از اهل سیستان بود، چنانکه خود در این بیت اشارت به وطن خویش
 کرده است:

من قیاس از سیستان دارم که آن شهر من است
 وز پی خویشان ز شهر خویشان دارم خبر
 پدر فرّخی، جولوغ در خدمت **امیر خلف بانو** صاحب سیستان
 بسر می برد^۱.

فرّخی ذوق لطیف و قریحه خوب و آواز خوش داشت و چنگ
 نیکو می زد. در شعر مخصوصاً قصیده را خوب ساخته و توان گفت در آن
 فن طرز خاصی بوجود آورده است. پیش از آنکه به دربار محمود رسد
 در سیستان خدمت دهقانی می کرد و چون از صله و انعام ابوالمظفر احمد
 ابن محمد امیر **چغانیان**^۲ آگاه گشت قصد دربار او کرد. چون به چغانیان
 رسید امیر برای داغ کردن کُرگان به داغگاه رفته بود و خواجه عمید
اسعد که پیشکار امیر بود فرّخی را با خود به داغگاه برد و در ضمن از
 او درخواست نمود تا شعری در وصف داغگاه بسازد و او همان شب قصیده
 معروف **داغگاه** را نظم کرد که مطلع آن این است:

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
 پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار
 روز دیگر قصیده را پیش امیر بخواند. امیر شعر شناس بود و از
 این قصیده حیرت کرد و شاعر را بنواخت و صله فراوان بخشید.

۱- امیر ابواحمد خلف بن محمد بن لبث صفاری حکومت سیستان داشت
 و حامی علم و ادب بود، به سال ۳۹۳ ه. ق. مغلوب محمود غزنوی شد و در ۳۹۹
 ه. ق. وفات یافت، او را به نام مادرش بانو، امیر خلف بانو هم می گفتند.
 ۲- چغانیان ولایتی است در ماوراءالنهر، و ابوالمظفر به خاندانی
 موسوم به آل محتاج یا ملرک چغانیان منسوب بود که در قرن چهارم در آن
 ولایت حکومت می کردند.

بعد ، فرّخی به دربار غزنوی روی نهاد و سلطان محمود نیز او را همچنان گرامی داشت و او به دربار پادشاه مقام بلند یافت و دارای ثروت شد و جاه و جلال پیدا کرد چنانکه خود در قصیده‌ای گوید :

با ضیعت آبادم و با خانه آباد با نعمت بسیارم و با آلت بسیار
هم با رمه اسبم و هم با گله میش هم با صنم چینم و هم بابت فرخار
ساز سفرم هست و نوای حضرم هست اسبان سبکبار و ستوران گرانبار
از ساز مرا خیمه چو کاشانه مانی وز فرش مرا خانه چو بتخانه فرخار
فرّخی قسمت عمده قصاید خود را در دربار غزنوی سرود ، سلطان محمود و پسرانش محمد و مسعود و امیر یوسف برادرش و وزرا و ندمای آنان را مدح کرده و از آن جمله در ستایش محمد گفته است :

چهار چیز گزین بود خسروان را کار
نشاط کردن و چوگان و بزم و رزم و شکار
ملك محمد محمود آمد و بفزود
بر آن چهار به توفیق کردگار چهار
نگاه داشتن عهد و برکشیدن حق
بزرگ داشتن دین و راستی گفتار

سبک فرّخی - فرّخی نیز مانند عنصری غالب قصاید و مدایح خود را با وصف بدایع طبیعت شروع کرده و در تغزل قدرت نشان داده است. بطورکلی این شاعر در لفظ و معنی مهارتی بسزا داشته و تشبیهات لطیف و طبیعی بکار برده و از تعقید و تکلف اجتناب ورزیده و غالباً اشعار را ساده و شیرین سروده است . برای نمونه می توان قصیده‌ای را که با وصف ابر شروع می کند یاد آور شد که در عبارات و تشبیهات آن صفت

سخن پردازی هویداست و مطلع آن قصیده این است :
برآمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا

چو رأی عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا
فرّخی در مدح و ستایش به سبک زمان خویش اوصاف بلند و اخلاق عالی ارجمند به ممدوح خود می بخشد و از معانیی که در غالب قصاید وی آمده است توان دید که شاعر چگونه با سخنان شیوا و اشعار رسا فرمانروایان زمان خود را به صفات نیک تشویق کرده ، و اگر بعضی آن صفات را نداشته اند بدان تحریص نموده است .

گفتیم از هنرهای شاعر تغزل یعنی آوردن ابیات شورانگیز در آغاز قصاید و وصف زیبایی طبیعت و سخن گفتن از بهار و نوروز و می و معشوق است. اینک نمونه تغزلی از قصیده معروفی در مدح سلطان محمود که در بالا اشاره بدان شد. در این قصیده ، هم تصویری لطیف از ابر بعمل آمده و هم تشبیهات نغز بکار رفته است :

برآمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا
چو رأی عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا
چو گردان گشته سیلابی میان آب آسوده
چو گردان گرد بادی تندگردی تیره اندروا
بیارید وز هم بگسست و گردان گشت برگردون
چو پیلان پراکنده میان آبگون صحرا
تو گفتی گرد زنگار است بر آینه چینی
تو گویی موی سنجاب است بر پیروزه گون دیا

به سان مرغزار سبزرنگ اندر شده گردش
 به يك ساعت ملوّن كرده روی گنبد خضرا
 توگفتی آسمان دریاست از سبزی و برویش
 به پرواز اندر آوردست ناگه بچگگان عنقا
 در مدیحه دیگر که باز روی سخن بدان پادشاه است نشئه بهار و
 نقشه گلزار و نسیم گل و نغمه قمری و بلبل را با این سخنان نغز و وزن
 نشاط آور دلشین می ستاید :

بدین خرّمی جهان ، بدین تازگی بهار
 بدین روشنی شراب ، بدین نیکویی نگار
 یکی چون بهشت عدن یکی چون هوای دوست
 یکی چون گلاب بانج یکی چون بت بهار
 زمین از سرشك ابر هوا از نسیم گل
 درخت از جمال برگ سر کوه ز لالهزار
 یکی چون پرند سبز یکی چون عبیر خوش
 یکی چون عروس خوب یکی چون رخان یار
 تذرو عقیق روی کلنگ سپید رخ
 گوزن سیاه چشم پلنگ ستیزه کار
 یکی خفته بر پرند یکی خفته بر حریر
 یکی رسته از نهفت یکی جسته از حصار
 ز بلبل سرود خوش ز صلصل نوای نغز
 ز ساری حدیث خوب ز قمری خروش زار

یکی بر کنار گل یکی در میان بید
 یکی زیر شاخ سرو یکی بر سر چنار
 هوا خرّم از نسیم زمین خرّم از لباس
 جهان خرّم از جمال ملك خرّم از شکار
 با وجود این وصفهای جاذب طبیعی شعر فرّخی از تشبیهات خیالی
 واستعاره و کنایه خالی نیست و اینگونه تشبیهات که در ادبیات ما فراوان
 است اگر درست ترسیم طبیعت را نمودار نمی سازد از طرف دیگر نماینده
 باریکی فکر و لطف موقع و فراخی خیال است و در هر صورت توان
 گفت استاد در تغزلهای خود طرحهای غریب ریخته و رنگ آمیز بهای
 بدیع بکار برده و نشاط نشئه طبیعت را خوب بهسلك سخن کشیده است.
 اینك چند بیت دیگر از اینگونه سخنان :

گل بخندید و باغ شد پدرام ای خوشا این جهان بدین هنگام
 چون بناگوش نیکوان شد باغ از گل سيب و از گل بادام
 همچو لوح زهر دین گشته است دشت همچون صحیفه زر خام
 باغ پر خیمه های دیا گشت زند و افان درون شده به خیمام
 گل، سوری به دست باد بهار سوی باده همی دهد پیغام
 که ترا با من ار مناظره ای است من به باغ آمدم به بام خرام
 فرّخی اشعار اخلاقی نیز سروده است ، درباره فضل و هنر گوید :

شرف و قیمت و قدر تو به فضل و هنر است
 نه به دیدار و به دینار و به سود و به زیان
 هر بزرگی که به فضل و به هنر گشت بزرگ
 نشود خرد به بدگفتن بهمان و فلان

گرچه بسیار بماند به نیام اندر تیغ
 نشود کند و نگردد هنر تیغ زهان
 ورچه از چشم نهان گردد ماه اندر میخ
 نشود تیره و افروخته باشد به میان
 شیر هم شیر بود گرچه به زنجیر بود
 نبرد بند و قلاده شرف شیر زیان
 باز هم باز بود ورچه که او بسته بود

شرف بازی از باز فکندن نتوان

۱۷۵۲/۱۰/۱۸ **منوچهری**

ابوالنجم احمد بن قوص منوچهری از دامغان بود. تخلص خود را
 از نام نخستین ممدوح خود فلك المعالی منوچهر بن قابوس بن وشمگیر
 پنجمین حکمران زیاری گرفته است.

با اینکه ابتدای ترقی منوچهری در زمان محمود بوده، مشکل
 است او را از شعرای دربار وی شمرد زیرا در میان اشعار او نامی از محمود
 دیده نمی شود و آنچه بر ما معلوم است قبل از ۴۲۶ ه.ق. که مسعود به گرگان
 رفت منوچهری در غزوه بوده و به خدمت آن سلطان پیوسته است. به هر
 صورت منوچهری را می توان شاعر دربار مسعود شمرد زیرا اغلب قصاید
 او در مدح آن پادشاه و وزرا و امرای او می باشد.

سبك و افكار منوچهری - از سخن منوچهری پیداست که وی
 اشعار متقدمان خاصه سخن سرايان تازی را بسیار خوانده و نسبت بدان

۱- فلك المعالی پنجمین حکمران زیاری (۴۰۳-۴۲۰ ه.ق.) است
 و آل زیار در حوالی طبرستان و جرجان حکومت داشتند.

انسی پیدا کرده است، چنانکه گوید:

من بسی دیوان شعر تازیان دارم ز بر

و اتفاقی نیست که نام شماره ای از شعرای گذشته و معاصر ایران و
 عرب را در دیوان خود آورده و از مضامین آنها نقل کرده است مانند
 ذکر اطلال و دمن و یاد از دیار مندرس و حدیث قافله و جدایی از محبوب
 و مسافرت با شتر و وصف بیابان و صحبت از خار مغیلان و تصویر ستاره ها
 از سهیل و سماک.

شاعر گذشته از شعر و مضامین عرب در لغت عرب هم تبصر داشته
 است، و نه تنها مانند بعضی از معاصران خود مضامین و اسلوب عرب را
 اقتباس کرده بلکه عین لغتهای غریب و ترکیبهای ناروای عربی را بکار
 برده است.

با این همه مبادا گمان رود که تمام شعر منوچهری با اینگونه
 تضمینها یا با لغتهای درشت معقد است. اولاً شاعر با تسلطی که در زبان
 و قدرتی که در کلمات و عبارات داشته همین تعبیّرات ثقیل بیگانه منش
 را هم رام کرده و در جزو سخن فارسی آورده است، دوم آنکه غالب
 اشعار وی به فارسی روان سروده شده است. پیداست که عده ای از این
قصاید مربوط به مدح است که از تغزلی ملیح رشته مطلب به ممدوح
 می رسد. توان گفت عمده سخن پردازی شاعر در همین قسمت **تغزل** است
 که در آن گاهی زیبایی طبیعت و گاهی جمال معشوق و گاهی حالات
 درونی خود را تصویر نموده و در مواردی موضوعهای گوناگون مانند
 وصف شمع یا اسب یا کاروان یا نظایر آن را برگزیده است، **وصفهای**
 منوچهری هم تشبیهات دلنشین طبیعی دارد و هم تشبیهات تخیل آمیز

ماهرانه که اولی دل را می فریبد و دومی اندیشه را ، واغلب این دو هنر با همند .

در بعضی وصفهای منوچهری جنبه طبیعت غلبه می کند و نقشهای بدیع لطیفی بوجود می آید که نمونه درخشانی از روح نگارگرگوینده آن است. هر صاحب دلی که قصیده «شبی گیسو فروهشته به دامن» را بخواند و منظره های بدیع را که در آن نمایانده شده بنگرد و قدرت سخن را - که پرده های رنگینی را از تاریکی شب و تابش ستاره ها و آمدن ابر و باران و شروع باد و طوفان و طلوع آفتاب تا بان پشت سر هم در برابر دیده مجسم می دارد - دریابد بی اختیار به گوینده آن منوچهری دامغانی آفرین خواهد گفت . اینک چند بیتی از آن قصیده :

شبی گیسو فروهشته به دامن پلاسین معجر و قیرینه گرز
بکردار زن زنگی که هر شب بزاید کودکی بلغاری آن زن
شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من

☆☆☆

تصویر ستاره ها :

ثریا چون منیره بر سر چاه دو چشم من براو چون چشم بیژن
همی برگشت گرد قطب جدی چو گرد بازن مرغ مسمن
بنات النعش گرد او همی گشت چو اندر دست مردچپ فلاخن
دم عقرب بتایید از سر کوه چنان دو چشم شاهین از نشیمن
یکی پلگه است این منبر مجره زده گردش نقط از آب روین

☆☆☆

اسب شاعر :

کشنده نی و سرکش نی و توسن مرا در زیر ران اندر کمیتی
چو دو مار سیه بر شاخ چندن عنان بر گردن سرخش فکنده
سمش چون ز آهن و فولاد هاون دمش چون تافته بند بریشم
چو انگشتان مرد ارغنون زن همی راندم فرس را من بتقریب

☆☆☆

طلوع آفتاب :

چو خون آلوده دزدی سرزمکن سر از البرز برزد قرص خورشید
که هر ساعت فزون گرددش روغن بکردار چراغ نیم مرده

☆☆☆

شروع طوفان و باران :

هوبش خاره در و باره افکن برآمد بادی از اقصای بابل
فرود آرد همی احجار صد من تو گفتی کز ستیغ کوه سیلی
که گیتی کرد همچون خژاد کن ز روی بادیه برخاست گردی
بخار آب خیزد ماه بهمین چنان کز روی دریا بامدادان
یکی میخ از ستیغ کوه قارن برآمد زاغ رنگ و ماغ پیکر
که عمدا برزنی آتش به خرمن چنان چون صد هزاران خرمن تر
که کردی گیتی تاریک روشن بجستی هر زمان زان میخ برقی
به شب بیرون کشد رخنده آهن چنان آهنگری کز کوره تنگ
که موی مردمان کردی چوسوزن خروشی برکشیدی تند تندر
به گوش اندر دمیدی یک دمیدن تو گفتی نای روین هر زمانی
که کوه اندر فتادی زو به گردن بلرزیدی زمین لرزیدنی سخت
چنان چون برگ گل بارد به گلشن فرو بارید بارانی ز گردون

و یا اندر تموزی مه بیارد جراد منتشر بر نام و برزن
 ز صحرا سیلها برخاست هر سو دراز آهنگ و پیچان و زمین کن
 با این حال همه وصفهای منوچهری نقش و تقلید طبیعت نیست و
 چنانکه در بالا هم گفته شد تشبیهاتی که بیشتر از ذوق ، خیال و اندیشه در
 آن کار کرده در توصیفات شاعر آمده است .

هر چند گاهی آثار اندوه از گفته‌های او مانند آنچه در قصیده شمع
 آمده پیداست ولی اکثر اشعار وی بحقیقت نشاط انگیز و مسرت خیز
 است و کمتر شاعری در زبان فارسی داریم که اینگونه شعرهای رقصان و
 سخنان هیجان انگیز سروده باشد ، غالب اشعار استاد از این قبیل است:
 روزی بس خرم است ، می‌گیر از بامداد

هیچ بهانه نماند ، ایزد کام تو داد
 خواسته داری و ساز ، بی‌غمیت هست باز
 ایمنی و عزّ و ناز ، فرخی و دین و داد
 نیز چه خواهی دگر ، خوش بخور و خوش بزی
 انده فردا مبر ، گیتی خواب است و باد
 می‌خور کت باد نوش ، بر سمن و بیلگوش

روز آرش و رام و جوش ، روز خور و ماده و باد
 برجه تا برجهیم ، جام به کف بر نهیم
 تن به می اندر دهیم ، کار تو صعب او فتاد
 بارد درّ خوشاب ، از آستین سحاب
 وز دم حوت آفتاب ، روی به بالا نهاد

۱- رش و رام و جز آن نامه‌های رورهای از ماه‌های پارسیان است .

مرغ دل انگیز گشت ، باد سمن بیز گشت
 بلبل شبخیز گشت ، کبک گلو برگشاد
 مخصوصاً در اشعار مسّط که خود در آن سبک مبتکر بود این
 روح الفت و ابتهاج نمایان است .

چنانکه اشارت رفت منوچهری در بیان و تعبیر حالات مسرت یا
 ملال آدمی هم شعر پرداز توانایی است . در راز و نیاز با شمع حال کسی
 را که برای دیگران از تن و جان بگذرد و خود بهره‌ای جز بدی و
 ناسپاسی نبرد بدین سبک بدیع بیان می‌سازد :

تو مرا مانی بعینه من تو را مانم درست

دشمن خویشیم هر دو دوستدار انجمن
 خویشتن سوزیم هر دو بر مراد دوستان

دوستان در راحتند از ما و ما اندر حزن
 هردو گریانیم و هردو زرد و هردو درگداز

هر دو سوزانیم و هردو فرد و هردو ممتحن
 آنچه من بر دل نهادم بر سرت بینم همی

و آنچه تو بر سر نهادی در دلم دارد وطن
 اشک تو چون در که بگدازی و بر ریزی به‌ز

اشک من چون ریخته بر زر همی برگ سمن
 رازدار من تویی همواره یار من تویی

غمگسار من تویی من آن تو تو آن من
 پیش از این گفتیم که منوچهری مبتکر مسّط بود ، از مسّطات

معروف او وصف خزان است که با این ابیات آغاز می‌شود :

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است
 باد خنک از جانب خوارزم وزان است
 آن برگ رزان بین که بر آن شاخ رزان است
 گویی به مثل پیرهن رنگرزان است
 دهقان بتعجب سر انگشت گزان است
 کاندر چمن و باغ، نه گل ماند و نه گلنار
 طاووس بهساری را دنبال بکنند
 پرش ببریدند و به کنجی بکنند
 خسته به میان باغ بزاریش پسندند
 با او نشینند و نگویند و نخندند
 وین پر نگارینش بدو باز نبندند
 تا آذر مه بگذرد و آید آزار ...

منوچهری به فحوای شعر خودش گذشته از هنرهای زیبا، در علوم
 هم دستی داشته و حکمت و پزشکی و نحو و نجوم می دانسته است. دیوان
 اشعارش اکنون در حدود سه هزار بیت است، وفات او را در حدود ۴۳۲
 ه. ق. نوشته اند.

فردوسی

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از
 جهت نفس تازه دمیدن به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران
 است و کسی دیگر از گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی رسد.
 دریغا شخص بدین بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش
 ناقص و مجهول است و آنچه بر ما معلوم است اندکی است از بسیار.

تخلص یا لقب شاعرانه او فردوسی و کنیه او ابوالقاسم بوده،
 ولی در نام او و نام پدرش روایات گوناگون است. زادگاه او قریه باژ
 از ناحیه طابران در بلوک طوس و اقامتش در طابران بوده است.
 در نتیجه مقایسه اقوال و روایات مختلف، می توان گفت فردوسی
 در حدود سال ۳۳۰ ه. ق. در طوس تولد یافته و در حدود سال ۳۶۵
 ه. ق. یعنی در ۳۵ سالگی آغاز به نظم شاهنامه کرده و بعد از ۳۵ سال
 یعنی در ۷۰ یا ۷۱ سالگی در تاریخ ۴۰۰ هجری آن را پایان آورده است.
 به حکم بعضی اشعار شاهنامه و اخبار دیگران فردوسی در قسمت
 نخستین عمر از دهقانان طوس بوده و زندگانی آسان و فارغی داشته است،
 چنانکه در ضمن شکایت از پیری و نداری اشاره به نشاط و نازپروردگی
 و برتری روزگار جوانی می کند. وی دهقانی بوده و زمین زراعتی داشته
 است، معیشتش براحتی می گذشته و خود در طابران طوس در باغی اقامت
 می کرده و در آن باغ یار و ندیم داشته و فراغت و صفایی نصیبش بوده
 و در آن حال شعر می سروده است؛ و این معنی از ابیاتی مانند آن که
 در داستان بیژن و منیژه آورده و از باغ و جویبار مسکن خود سخن
 گفته است پیداست.

ولی افسوس این شادکامی شاعر بزرگ بقایب نداشت و در قسمت
 دوم عمر، نداری و پیری دست بدست به شاعر بزرگ ایران روی آورد
 و آسایش و رفاه را از او باز گرفت. این وضع غم انگیز از ابیاتی از قبیل
 آن که در زیر نقل می گردد پیداست:

الا ای برآورده چرخ بلند چهداری به پیری مرا مستمند
 چو بودم جوان برترم داشتی به پیری مرا خوار بگذاشتی

مرا کاش هرگز نپروردیا چو پرورده بودی نیازدیا
 به جای عنانم عصا داد سال پراکنده شد مال و برگشت حال
 دو گوش و دو پای من آهو گرفت تهیدستی و سال نیرو گرفت
 از این اشعار و امثال آن پیداست که پیری شاعر زود شروع گردید،
 و او در نضت سالگی شکسته شده و ضعف و سستی پیدا نموده و گوش او
 از شنیدن و پایش از رفتن بازمانده است .
 از تأثرات شاعر بزرگ اینک در اواخر عمر به حکم تنگدستی
 مجبور شد شاهنامه را به امید صله و بخشش به نام **سلطان محمود** نماید
 ولی بدخواهان از وی در حضرت سلطان بدگویی نمودند و پادشاه را
 نسبت به زنده کننده نام ایران بدبین و ظنن کردند و نامه ای بدان ارزش
 و اهمیت مورد توجه سلطان واقع نگردید چنانکه فرماید :
 چنین شهر یاری و بخشنده ای به گیتی ز شاهان درخشنده ای
 نکرد اندرین داستانها نگاه ز بدگوی و بخت بد آمد گناه
 حسد برد بدگوی در کار من تبه شد بر شاه بازار من
 در نتیجه این یأس و سرشکستگی بود که شاعر برگشت و ایاتی
 در هجو سلطان ساخت و در آن از دون همتی و دهن بینی وی تباری او یاد
 کرد و از بخت خود که محتاج کوتاه نظران گشته بود شکایت نمود. سلطان
 با آن جاه و شکوه درگذشت و آن هجا به جا بماند . بر حسب روایت
 عروضی در چهار مقاله ، فردوسی از دست ساعیان و بدگویان و از بی-
 توجهی سلطان آزردگیست و صله سلطان را که موافق مقام او نبود رد کرد
 و برای مصون ماندن از غضب او از غزنه به **هرات** عزیمت کرد و از آنجا
 به پیش پادشاه طبرستان **شهریار بن شروین** که ایرانی پاک نژاد بود برفت

و هجو به ای راکه صد بیت بود در آنجا ساخت ولی شهریار آن هجو به را
 از وی باز خرید و مانع از انتشار آن شد . عروضی این شش بیت را از آن
 هجو به که به دست او آمده است آورده :

مرا غمز کردند کان پر سخن به مهر نبی و علی شد کهن
 اگر مهرشان من حکایت کنم چو محمود را صد حمایت کنم
 پرستار زاده نیاید بسکار و گر چند باشد پدر شهریار
 از این در سخن چندر انم همی چو دریا کرانه ندانم همی
 به نیکی نبد شاه را دستگاه و گرنه مرا بر نشاندی به گاه
 چو اندر تبارش بزرگی نبود نیارست نام بزرگان شنود
 از سوانح مهم و دردناک زندگانی فردوسی مرگ فرزند اوست که
 در عین سن رشد و جوانی یعنی سی و هفت سالگی پدر پیر شصت و پنج ساله
 را داغ فراق بردل نهاد ، چنانکه در مرثیه سوزناک خود می گوید :
 مگر بهره گیرم من از پند خویش بر اندیشم از مرگ فرزند خویش
 جوان را چو شد سال برسی و هفت نه بر آرزو یافت گیتی و رفت
شاهنامه فردوسی - پیش از فردوسی شاهنامه سرایانی وجود
 داشتند . آخرین شاهنامه گوی پیش از فردوسی ، **دقیقی طوسی** بود که
 شاهنامه را به نظم آغاز کرد و چنانکه در شرح حال او گفته شد عمرش
 به اتمام آن وفا ننمود و کارش ناقص ماند و فقط هزار بیت از شاهنامه او
 در باره شرح ظهور **زرتشت** و **جنگ گشتاسپ و ارجاسپ** موجود است و
 فردوسی آن را در شاهنامه آورده و بدین طریق آن هزار بیت از تطاول
 زمان مصون مانده ، چنانکه گذشت . اینک اشعار زیر را که اشاره به
 دقیقی و کار اوست از شاهنامه نقل می کنیم :

جوانی بیامد گشاده زبان
 به نظم آرم این نامدرا گفت من
 جوانیش را خوی بدیار بود
 بر او تاختن کرد ناگاه مرگ
 بدان خوی بدجان شیرین بداد
 یکایک ازو بخت برگشته شد
 زگشتاسپ وار جاسپ بیتی هزار
 برفت او و این نامه ناگفته ماند
 خدایا ببخشا گناه ورا

بطوری که گفته شد استاد در حدود سال ۳۶۵ ه. ق. درس سی و پنج سالگی دل به نظم شاهنامه می‌نهد و به پرسش و پژوهش می‌پردازد چنانکه گوید:

پرسیدم از هر کسی بیشمار
 در این بین یکی از دوستان و همشهریان شاعر وی را به این عمل تشویق می‌کند و کتابی بدو می‌دهد تا از روی آن نامه خسروان را بازگوید:

به شهرم یکی مهربان دوست بود
 مرا گفت خوب آمد این رای تو
 نوشته من این نامه پهلوی
 گشاده زبان و جوانیت هست
 شو این نامه خسروان بازگوی
 مردان و ادب‌پروان دیگر نیز در این اقدام بزرگ که می‌رفت

تو گفتمی که بامن به یک پوست بود
 به نیکی خرامد مگر پای تو
 به پیش تو آرم مگر نغوی
 سخن گفتن پهلوانیت هست
 بدین جوی نزد مهان آبروی

ملتی را به شعر و قلم زنده بدارد بر او یاری کردند که از برخی از آنان نام برده است.

باید گفت که علاوه بر میل و فرمان شاهان سامانی و بزرگان کشور، میل و آرزوی خود شاعر در این کار مؤثر بوده است، حتی در اوایل تمولی هم داشته و چشم احتیاج به سوی کسی نمی‌دوخته و به سرمایه خود بر این کار خاسته بود، چنانکه در سخن از مرگ دقیقی گوید:

ممکن است من هم مانند دقیقی زود بمیرم پس تا عمر باقی است و دارایی من از دست نرفته بهتر است هر چه زودتر به نظم کتاب پردازم:

مگر خود درنگم نباشد بسی
 بیاید سپردن به دیگر کسی
 دو دیگر که گنجم وفادار نیست
 همان رنج را کس خریدار نیست

محتویات شاهنامه - در معانی و محتویات شاهنامه سخن گفتن بس دشوار است و پژوهشها و بررسیها می‌خواهد و در این مورد خلاصه گفته خواهد شد:

شماره اشعار شاهنامه در حدود شصت هزار بیت است و این اشعار در نسخه‌های گوناگون شاهنامه به واسطه گذشتن زمان و کاستن یا افزودن مردمان کم و بیش شده است.

شاهنامه در بادی نظر داستان رزمی ایران است و از این جهت ممکن است تصور شود که در سرتاسر این کلمات سخن از جنگ و دلاوری قهرمانان است، ولی حقیقت آنکه بسا معانی باریک و مطالب عالی فلسفی و اجتماعی و اخلاقی در ضمن داستانها گفته شده و بدین روش شاعر آنها را از خشکی نقل صرف وقایع بدر آورده است.

سخنانی که سخنگوی بزرگ ما در آغاز شاهنامه در نعت خدای

تعالی و پیامبر و یاران او و وصف خرد و دانش سروده است، هم از حیث لفظ و هم از جهت معنی بس نغز و لطیف است و بجاست که محض میمنت چند بیتی از آن را بیاوریم :

به نام خداوند جان و خرد
خداوند نام و خداوند جای
خداوند کیوان و گردان سپهر
ز نام و نشان و گمان بر تراست
نیابد بدو نیز اندیشه راه
سخن هر چه زین گوهران بگذرد
ستودن نداند کس او را چو هست
کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند روزی ده رهنمای
فروزنده ماه و ناهید و مهر
نگارنده بر شده گوهر است
که او برتر از نام و از جایگاه
نیابد بدو راه جان و خرد
میان بندگی را بیایدت بست

از شاهکارهای فردوسی ملاحظاتی نغزی است که در ضمن پایان شرح وقایع جنگهای بزرگ اظهار می‌دارد. از این سخنان پیداست که در وصف کارزارهای خونین و کشته شدن جوانان و درگذشتن پهلوانان و ویران گشتن دودمانها و زبردست شدن سروران و دیگر تبدلات جهان خود شاعر بسا غمگین و متحیر و آشفته می‌گردد و در مقابل راز آفرینش مبهوت و غرق اندیشه و سکوت می‌شود و فکرش میان شک و یقین و جبر و اختیار غوطه می‌زند و اینگونه تأثرات خاطر را با بیان زیبای حکیمانانه می‌گوید و می‌گذرد.

اینک خلاصه‌ای از سخنان حکیمانانه بزرگمهر را که در هفت بزم پادشاه نامی ایران اظهار داشته بر وجه مثال می‌آوریم. در ضمن این بیانات شیوا چند مطلب سودمند اساسی که برای تمام جهان متمدین دستور زندگانی تواند بود آمده است: نخست آنکه سخن را کوتاه و

سودمند باید گفت. دوم آنکه هنر باید جست و تنهایی اندوختن مال نباید بود. سوم آنکه بهترین کار در این جهان مردمی است. چهارم آنکه روشنایی جهان از راستی و درستی است، پنجم آنکه هر کسی به حکم نهاد خود خوبی دیگر دارد و مرد خردمند باید با هر خوبی بسازد. ششم آنکه مرد نباید پی نیافتنی و نشدنی برود. هفتم آنکه مرد باید در تن و روان نیرومند باشد زیرا دروغ و بدی از ناتوانی زاید. هشتم آنکه باید دانش طلب کرد و هنر آموخت. نهم آنکه در زندگی نه ممسک باید بود و نه مسرف. دهم آنکه باید خداپرست بود. نخبه‌ای از اشعاری که این مطالب بلند و سخنان سودمند را می‌رساند بوجه ذیل است:

نخستین چو از بند بگشاد لب
دگر گفت روشن روان آن کسی
کسی را که مغزش بود با شتاب
هنر جوی و تیمار بیشی مخور
به گیتی به از مردمی کار نیست
همه روشنی مردم از راستی است
دل هر کسی بنده آرزوست
به خوهر کسی در جهان دیگر است
به نیافت رنجه مکن خویشتن
ز نیرو بود مرد را راستی
ز دانش چو جان ترا مایه نیست
چو داری به دست اندرون خواسته
هزینه چنان کن که بایدت کرد
به یزدان ستودن هنر داد لب
که کوتاه گوید به معنی بسی
فراوان سخن باشد و دیرباب
که گیتی سپنج است وما بر گذر
بدین با تو دانش به پیکار نیست
ز تاری و کثری بیاید گریست
وزو هر کسی بادگر گونه خوست
تو را باوی آمیزش اندر خوراست
که تیمار جان باشد و رنج تن
ز سستی کثری آید و کاستی
به از خاموشی هیچ پیرایه نیست
زر و سیم و اسبان آراسته
نباید فشاند و نباید فشرد

هر آن کس که او کرده کردگار بداند گذشت از بد روزگار
پرستیدن داور افزون کند ز دل کلوش دیو بیرون کند
اهمیت و فواید شاهنامه - از آنچه بر وجه اختصار گفته شد

خواننده صاحب نظر پی به اهمیت و فواید شاهنامه تواند برد. این دیوان
ارجمند دلپسند ، سند ملکیت ماست زیرا در زمانی که زبان و ادبیات ما
در مقابل نفوذ و ادبیات تازی عقب می رفت و تاریخ و داستان ملی ما در
ظرف چند قرن متروک شده ، روبه فراموشی می گذاشت ، شاهنامه هردو
را از نو جان دمید و زندگی جاویدان بخشید . با اهمیتی که استاد در
استعمال واژه های فارسی داشت بسیاری از لغات زیبای زبان ما را به
زبان شعر روان خود دوباره رایج ساخت ، و سخن نغز فارسی اوسرمشوق
سخنوران دیگر گشت .

۱۳۵۳/۱۲/۱

اهمیت و فواید شاهنامه نشر دوره غزنوی و نویسندگان این دوره

دانشمندان دوره غزنوی بیشتر تألیفات خود را به عربی نوشته اند
و تعداد کتابهایی که به فارسی تألیف شده اندک است . مهمترین این
کتابها به قرار زیر است :

۱- **التفهیم لأوائل صناعة التنجیم** ، این کتاب تألیف **ابوریحان**
بیرونی متوفی در ۴۴۰ هـ . ق. ، و بهترین کتابی است که به فارسی در
حساب و هندسه و نجوم تألیف شده است . شرح حال بیرونی و آثار او
در مبحث بعدی خواهد آمد .

۲- **دانشنامه علایی** ، کتابی است در منطق و الهیات و طبیعیات
که به فارسی تألیف یافته است . مؤلف آن **ابوعلی سیناست** . شرح حال

وی بعد از این می آید .

۳- **تاریخ بیهقی** ، این تألیف مهم نه تنها از حیث احتوای وقایع
سلطنت سلسله غزنوی که نویسنده آن **ابوالفضل بیهقی** اغلب آنها را
به رأی العین دیده اهمیتی بسزا دارد بلکه مؤلف خود از نثر نویسان
ماهر عصر بود و مدت نوزده سال در دیوان رسایل دربار غزنوی خدمت
منشیگری داشت و از این جهت کتابش را به فارسی ادبی و فصیح و متین
نوشته است و در ضمن بیان وقایع ، امثال و اشعار مناسب آورده و از
فضلا و ادبا نام برده است ، تا آنجا که این کتاب در ردیف شاهکارها
و بهترین نمونه های نثر فارسی قرار گرفته . این تألیف در اصل گویا
سی جلد بوده و اکنون جز چند جلد ناقص آن ، که امروز به نام تاریخ
بیهقی معروف است چیزی در دست نیست . این مجلد که باقی است شرح
وقایع سلطنت سلطان مسعود ، و از این لحاظ نام آن «تاریخ مسعودی»
است . تألیف کتاب در زمان حکومت فرخزاد پسر سلطان محمود یعنی
سال ۴۵۱ هـ . ق. شروع شده و گویا اتمام آن چند سال طول کشیده است .
از مطالب کتاب بخوبی پیداست که **ابوالفضل بیهقی** مردی درستکار و
حق پرست بود و در نقل وقایع نهایت نصفت و دقت را داشته و از حقیقت
انحراف نجسته و سخنی به گراف نگفته است . تولد بیهقی در ۳۸۵ هـ . ق.
و وفاتش در ۴۷۰ هـ . ق. بوده است .

۴- **زین الاخبار یا تاریخ سردبزی** ، تاریخ مختصر ایران از ظهور
اسلام تا وقایع سال ۴۳۲ هـ . ق. است و مؤلف آن **ابوسعید عبدالحی بن**
ضحاک است . این کتاب جزء آثار منشور دوره سلجوقی محسوب می شود .

دانشمندان عربی نوپس دوره غزنوی

در جهان دانش و فرهنگ ایران گذشته از شاعران و گویندگان، دانشمندان و ادیبان دیگر هم وجود داشته‌اند که هر یک در رشته‌ای از علم و ادب استاد بوده‌اند، اینک نخبه‌ای از آنان بر وجه اختصار نام برده می‌شود :

قابوس و شمگیر

شمس‌المعالی قابوس پسر وشمگیر حکمران دانشمند زیاری، گذشته از آنکه به عربی و فارسی اشعار سروده، در نامه‌نویسی و انشا نیز شیوه بدیع داشته‌است. رسایل او را که به عربی است یکی از ادبای طبرستان موسوم به عبدالرحمن یزدادی جمع کرده و آن را **کمال‌البلاغه** نامیده است. قابوس به سال ۴۵۳ ه. ق. مقتول گردید.

ابوعلی سینا

شیخ‌الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا نه تنها از دانشمندان نامی ایران بلکه از علمای جهان محسوب است. پدرش از اهل بلخ بود و در زمان نوح بن منصور سامانی به بخارا مهاجرت نمود.

ابن سینا در حدود ۳۷۵ ه. ق. در قریه خرمیثن در حوالی بخارا تولد یافت. از عنفوان جوانی به کسب فضایل پرداخت و در مقدمات علوم و قرآن و ادب مهارت بهم رسانید و خوشه دانش چید. بعد به تحصیل فقه و منطق و نجوم و ریاضی و طب پرداخت و در اندک مدتی پیشرفتهای او اسباب حیرت پدر و استادان گردید. بعد از مطالعه کتب فارابی توجه خاصی نسبت به **ماوراءالطبیعه** و **حکمت‌الهی**

پیدا کرد و در آن علم غور و تعمق نمود، از طرفی به تحقیق غوامض فلسفه و از طرفی به نقد اصول طب و کشف و معالجه امراض همت گماشت و در این دو علم شهرتی بسزا رسانید و در معالجه سلاطین و امرا مانند **نوح بن منصور سامانی** و **مجدالدوله** و **شمس‌الدوله دیلمی** کامیاب گشت.

تالیفات شیخ از صد فزون است و معروفترین آنها کتاب **شفاء** در حکمت شامل منطق و طبیعیات و الهیات و ریاضیات، و کتاب **قانون** در طب است.

شیخ در زبان فارسی نیز تألیف کرده است از جمله کتاب فلسفی او موسوم به **دانشنامه‌العالی** که آن را به نام **علاءالدوله** پسر کاکویه کرده معروف است و در این کتاب استاد وقوف خود را به زبان مادری خود کاملاً نشان داده حتی اصطلاحات علمی به فارسی سره بکار برده. نیز شیخ به پارسی شعر سروده و یکی از رباعیها که بدو اسناد شده این است :
کفر چو منی گزاف و آسان نبود محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آن هم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود
وفات شیخ به سال ۴۲۸ ه. ق. در **همدان** واقع شد.

ابوریحان بیرونی

ابوریحان محمد بن احمد بیرونی از فضلا و بزرگان ایران و از دانشمندان جهان بشمار است. وی به سال ۳۶۲ ه. ق. در **بیرون** یعنی حوالی خوارزم تولد یافت. قسمت اول عمرش در خوارزم گذشت و طرف توجه مأمون خوارزمشاه بود. سپس به خدمت شمس‌المعالی قابوس وشمگیر زیاری حکمران گرگان رسید و از آن پادشاه حمایت دید.

بعد به دربار سلطان محمود پیوست و در خدمت آن پادشاه تقرّب پیدا کرد و در مسافرت‌های هند با او به‌هند رفت و از احوال آن سامان اطلاع حاصل کرد و زبان هندی یاد گرفت .

یکی از تألیفات مفید او کتاب « **التأثار الباقیه عن القرون الخالیه** » نام دارد که در تقویم و سنوات و اعیاد ملل خاور نزدیک مانند ایرانیان (سغدیان ، خوارزمیان ، پارسیان) و یونانیان و یهودیان و عیسویان و مسلمانان است و آن را در حدود سال ۳۹۰ هـ . ق . به نام قابوس نوشت و نیز کتاب « **تحقیق ما للهند** » است که بعد از مسافرت هند در اخبار و اخلاق و عادات هندیان تألیف کرد .

بیرونی در هیئت و هندسه و نجوم دو تألیف مشهور دارد ، یکی موسوم به « **التفهیم لأوائل صناعة التنجیم** » که آن را در حدود ۴۲۰ هـ . ق . در غزنه به نام ریحانه دختر حسین خوارزمی تألیف کرد و هم یک دوره از آن را به‌فارسی نوشت و دیگری **قانون مسعودی** است که آن را در میان سالهای ۴۲۱-۴۲۷ هـ . ق . به نام سلطان مسعود غزنوی مرتّب ساخت . وفات بیرونی را در حدود ۴۴۰ هـ . ق . نوشته‌اند .

بدیع الزمان همدانی

ابوالفضل احمد بن حسن بدیع الزمان همدانی متوفی به سال ۳۹۸ هـ . ق . از ادبا و نویسندگان بود و با فضلی عصر خود مانند ابوبکر خوارزمی و ابوعلی مسکویه معارضه و مراسله داشت . کتاب **مقامات** او که به نثر مسجع و عربی است معروف می‌باشد .

ابن مسکویه

ابوعلی مسکویه متوفی به سال ۴۲۱ هـ . ق . از مورخان معروف این عصر بود . از تألیفات او کتاب **تجارب الامم** در تاریخ و **تهذیب الاخلاق** و **تطهیر الاعراق** در اخلاق است .

ثعالبی

ابومنصور عبدالملک بن ثعالبی نیشابوری از ادبا و فضلی معروف بود . کتاب معروف او **یتیمه الدهر** است که در آن شرح حال و نمونه اشعار شاعران ایرانی تازی‌گوی و شعرای عرب را آورده است . وفات او به سال ۴۲۹ هـ . ق . اتفاق افتاد .

تاریخ رواج علوم و ادبیات در نقاط دیگر ایران

بطوری که در فوق اشارت رفت ، گذشته از دربار غزنه ، بخارا و فرغانه و نقاط دیگر نیز در سایه سامانیان و خوارزمشاهیان و دیگران کانون علوم و ادبیات و مجمع شعرا و فضلا بوده‌است و دانشمندی مانند : **ابوریحان بیرونی** و **شیخ ابوعلی سینا** و **ابوالخیر خمار** از حکما و اطباء نامی آن زمان و **ابوسهل مسیحی** و **ابونصر عراق** و امثال آنان در آن دیار می‌زیسته‌اند . سلاطین هر دو سلسله علم دوست و ادب‌پرور بودند و شعرا و حکما و نویسندگان را حمایت می‌کردند . سامانیان اول کسانی بودند که به ترجمه و تألیف کتب فارسی و نظم شاهنامه امر کردند و **نوح بن منصور** کتابخانه‌ای بزرگ داشت ، و همین کتابخانه مورد استفاده ابوعلی سینا واقع شد .